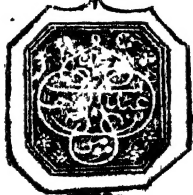
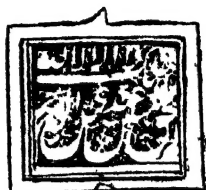


حسن
نارسی



طبع کردید

در مطبع حسینی جدید

الذوق آنجا می حاصل کردم که بدون کم و زیاده و در اقصای بلاد هندوستان
تمام عقاید این خاک را بر بیان کرده و برشته تحریر در آورده است
لذا کمال مسابحات می نمایم از وجود این دانشمندی که چنین خدمتی بزرگ را
در عالم تمدن جمعیت انسانی از قوه بفعل آورده و فاسد بی دینی را بر وی صیقل داده
همان طبع عین و دهرتین بیان نموده و مردم بدین یکی از ادیان را درین عالم عصری
بیانات واضح بر این طبیعت عقلیه و وجدانیه مکتوف نموده و از این انبیا بخصی
سید المرسلین از خود را ضعیف تر و کر و داین خاکسار که چار شرافت پیش قدمی
درین سلسله محروم ماندم لیکن چون منظور از ارتکاب این زخمتهای شرافت اصلاح
حال کلیه بنی نوع ما و بقای انتظام عالم و خدمت تمدن است از بید قدرت
هر کس که ظاهر شود ما یه سرور و انبساط است لهذا هیئت اجتماعیه انسانی
عالم تمدن را بوجو این حکیم دانشمند و وجد خردمند بترکیت و تنسیت
میگویم و برخود فرض میدارم که رساله او را که باید فی الحقیقه کتاب معتقد
شمرده در ذیل فرهنگ مستندتجا بطبع رسانم تا عامه مردم بخصوص ایرانیان
زودتر بصوب روش اطلب و پائیان ملتفت شده و از تقلیدات
بی شعورانه خود که محض ملکوت ویران کنند و وطن آنها را بربانند
معاملات و روابط معاشرت و غیره و غیره است اعتراض جو نیز مصنف
این رساله فخر الحکماء المعاصرين فاضل یکانه و عالم فرزانه جمال الدین
عسینی است که این رساله شریفه را در ماه محرم گذشته بطبع رسانیده با
همین بسته اخیر از حیدرآباد و دکن هندوستان برای این بی مقدر با وضوح فرستاده

۳۳۹۱ ل بعون الله تعالى

مدیر روزنامه قرینک منطبعة دار السلطنة
اصفهان در غمره ۱۱ سال سیم مؤرخه ششم شهر رجب
المرتب سنة ۱۲۹۶ شرح ذیل را در انجید این کتاب مبارک
تمی نویسد

قرینک

سالها میگذشت که بدین آرزو بودم که در خصوص تعلیمات باطله و انتشار
و قوانین تمدن نما که بالمره بنی تمدن و تربیت و فزایل اخلاق حسنه است
و در حصار اشاعه بعضی از شعب آزادی که سبب بی نظمی تمام روی
رین شده و در فساد و بای حاصله از اعطای حقوق مجعوله ناشایسته
بعائنه افراد انسان رساله مخصوص بسوط برشته تحریر آوردم بملاحظه
رعایت کتیه افراد اهل علم و بملاحظه اینکه این عنوان منافی خواهد شد
ای عموم علما و حکمای این عصر را که معتقد و دوی از آنها که بحلیه دین
و حریت عقل سلیم راسته اند بواسطه گرفتار چها بما موریتها و اشغال
و بکیر نبوشتن این رساله مقدسه موفق نشدم لیکن امر و زحمار که نه
سجدات شکر مینمایم که در ایام حیات خود بوجود حکیمی داشتند سلیم

جواب شافی و کافی ازین سؤالات من مذاذد و لهذا منتسم که آن جناب
حقیقت پنجر و پنجره را مفصلا از برای بنده بیان فرمایند فقط محمد و اصل
مدرس ریاضی مدرسه اعزّه حیدرآباد دکن

۱۹ محرم ۱۳۸۸ هجری

نبوی
۳

ای دوست عزیز

پنجره عبارتست از طبیعت و طریقه پنجره همان صریقه و هر تیره است که در قرن
رابع و ثالث قبل از میلاد مسیح در یونانستان ظهور نمود و نه بود و نه مقصود
اصلی این طایفه پنجره رفع ادیان و تائیس اساس ایاحت و اثبات است
در میان همه مردم و از برای اجرای این مقصد سعیهای بلیغ بکار بردند و
بله با سهای مختلف خود با رازها سازند و در امتی که این جماعت پیدا شد
اخلاق آن امت را فاسد کرد و سبب زوال آن گردید و آنکه کسی در میان
دی و مقاصد این گروه غور کند بخوبی بر و هویدا خواهد شد که بغیر از فساد و نیست
و تباهی نیست اجتماعیه نتیجه دیگری بر آراء اینها مترتب نخواهد کرد و بلا
ریب که دین مطلقا سلسله نظام نیست اجتماعیه است و بدون دین هرگز
اساس و نیست محکم نخواهد شد و اول تعلیم این طایفه بر بندختن ادیان است

بَشِيرٌ عِبَادِيَ الَّذِينَ يَتَمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ
الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ
حقیقت مذہب بنحری و بیان حال بنحریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِشْعَيْنِ

رسالہ مولانا جمال الدین الحسینی

۱۰. دین روزگار تمامی ہندوستان چہ ممالک مغربہ و شمالیہ و چہ آؤ و چہ
یہاں بوجہ بنگالہ و چہ سند و چہ حیدرآباد و کن صدای بنجر بنجر کہوش میرسد
۲۰. مایہ دہ قہرہ ہندوئی جہدہ عقب بہ بنجری و فٹ میسہ ہندہ جنان ۲
تا بہر میسہ و کہ این مسہ ہمیشہ و اردیا و امرہ فی است حصہ و صا و مسلمانان
و ازاکہ یار این کرد و بسیدم کہ حقیقت بنجر چیست و این طریقہ از چہ وقت
ظاہر شدہ است و آیا این جماعت بنجر بہ برین مسلک جدید در اصلاح مذہبیت
میکوشند و یا آنکہ البتہ را مقصد دیگر است و آیا این طریقہ منافی ۲
دین است و یا آنکہ بہیچہ مخالفتی با دین ندارد و چہ نسبت است در میان
آما در این طریقہ و آما در مطلق دین در مذہبیت و ہیئت اجتماعیہ و این طایفہ
اگر قدیم بودہ است پس چرا تا کنون در عالم منتشر نگردیدہ است و اگر جدید
ہست چہ اثری بر وجود ایشان مترتب خواہد شد و لکن ہرچیک از ایشان

شدند که در ای این موجودات حسیه و سوادای این کمونات مادی موجود است
 مجرد از ماده و متده و آن موجودات منزه هستند از لوازم و حواض اجسام و محاک
 و مظهرند از نقایص جسمانیات گفتند که سلسله این موجودات مادی و مجرد
 همه منتهی میشود بموجود مجرد دیگر از جمیع الوجود بسیط است و هیچ چه در و مائل و
 ترکیبی متصور نمیکرد و وجود او عین مابیت حقیقت او میباشد و مابیت و
 حقیقت او عین وجود او است و است علت اولی و باعث حقیقی و موجب اصلی
 و خالق جمیع موجودات چه مادیات بوده باشند چه مجردات و این جماعت
 مشهور گردیدند بناتالین یعنی خدا پرستان چون فیثاغورس سقراط و افلاطون
 و ارسطو و اضراب استان و کروی بدین اعتقاد گردیدند که بغیر از مابیت یعنی ماده
 و مادیات که یکی از حواس خمسہ مدرک میشود چیزی دیگری موجود نیست این
 طایفه نامیده شدند باوین و چون سبب تأثیرات مختلفه و خاص متوجه مواد از
 آنها سوال شد اقدمین این جماعت جواب دادند که جمیع تأثیرات از ماده
 ناشی از طبع مواد است و طبع را در زبان فرانسوی ماتیور و بلسان انگلیزی
 پنچر مینامند و ازین جهت این جماعت بطبعیین نیز مشهور گشتند و طبعیین یا
 بزبان فرانسوی ماتیور لیسیم میگویند و مادی را ماتیولیسیم گویند و سپس
 این دو کیفیت کمون کو اکب

پیدایش نباتات و حیوانات پیشینیان این گروه یعنی مادیین اختلاف
 کردند برخی برین ذاهب شدند که پیدایش نباتات علوی و منعلیه و کمون این
 مواد محکم متضمنه بر حسب اتفاق بود و گویا اینها سبب سخافت

و اما سبب عدم شیوع این طریقه با آنکه از دیر زمان ظهور نموده است نیست
 که انتظام عالم انسانی که اثر حکمت بالغه الهیه است همیشه نفوس بشر تیره برین
 داشته است که در ازاله این طریقه سعی نمایند و بدین جهت هیچ وقت اورا
 ثبات و پایداری حاصل نشده است و از برای شرح و بیان آنچه ذکر شد رساله
 صغیره و انشاء الله مقبول خرد و عزیزی آن صدیق فاضل خواهد گردید
 و البته از باب عقول صافی بنظر است بار بدین رساله خواهند نگرست
 و آن رساله این است

الذین قوام الامور بظواهر البشریة جوتمة الفساة - وادومة الاداد و جنب
 سعادتها و علمتها - نذا و قها و علیها - مدادها - و منها خواجله بلاد و بها هلاک العجا
 لفظیچه در جمع اقطار هندوستان درین روزها شایع و ذایع گردیده است
 و در هر جمع و محفل ذکر از این لفظ می رود و خاص و عام هر یکی بر حسب دانش
 خود توجیهی و تفسیری از برای این کلمه میکند و لکن غالب آنها از حقیقت
 و اصل و وضع آن غافلند لهذا برخود واجب دانستم که معنی حقیقی این کلمه
 و مراد اصلی او را بیان کنم و حال نیز بیان را از ابتداء توضیح نمایم و مضار و مفا
 صدیکه ازین گروه در عالم مدنیست و بهیئت اجتماعیه سرزده است بر حسب تاریخ
 مفصلا شرح و بط و بهم بپردازم عقلی و انما یم که این طایفه در هر مدتی که یافت شود
 لامحاله خوب زوال نمی آید

پس مسی کوم آنچه از تاریخ صحیح ظاهر میشود اینست که در قرن رابع و ثانی
 قبل از میلاد مسیح حکمای یونان بردو کرده منقسم گردیدند که وی برین ذاهب

صورت حالیه رسیده است و این گمان از این قور که اتباع دیو جانس
 کلپی می باشد بطنور رسیده او گفت که انسان اولاً مثل خنجر را بر از مو
 بوده است در فقه رفته بدین چنین حَسَنه در آمده است و هیچ دلیلی بدین معنی
 اقامه نکرده که چرا باید مرور زمان علت تبدل صور کرده و متاخرین این گروه یعنی
 پیچر میا چون دیدند که علم نولو جیا یعنی طبقات الارض البطل کرد قول بعد
 تناهی سلسله انواع را لهذا ازین قول نکول کرده پس از آن اختلاف کردند
 اولاً در تکون جراثیم انواع نباتات و حیوانات طایفه کی گفتند که جمیع
 جراثیم انواع در آن وقتی تکون یافت که التهاب کرده زمین روی بقصان
 نما و اکنون هیچ چه جراثیمه فی تکون می شود

و جماعتی گفتند که اکنون هم تکون جراثیم می شود و خصوصاً در خط استواء
 بهجت اشدا و حرارت و هر دوی این طایفه عاجز شدند از بیان اسباب
 حیات این جراثیم چه حیات آنها بسیا است بسایه بوده باشد و چه سبب حیات
 خصوصاً در قسمتی که ملاحظه کردند که حیات فاعل است در بسایط آن جراثیم و
 موجب الشام آنهاست و اوست که اجزاء غیر حیه را بتغذیه حتمی و زنده می
 گرداند و هر قسمتی که در حیات نقصانی شود در نما سکت و نجا و بسایط
 و هن و سستی روی میدهد و معشری را چنان خیال شد که این جراثیم را بن
 و حین انفضال از کرده آفتاب بوده است و این بسیار عجیب است زیرا
 آنکه آنها میگویند که زمین و آن هنگام قطعه فی بود از آتش پس چگونه شد
 که آن جراثیم بزردها محترق کردند و اجزاء آنها از یکدیگر مستلاشی نشد

عقل خود قائل بجا از ترجیح بلا مرجع شده اند و ابتدای این قول از دیمقرطیس
 بظهور رسیده و او گفت جمیع عالم را از نباتات و سموات و مولات مؤلف است
 از اجزاء صغیر صلبه که متحرک با بطع است و از روی اتفاق بدین نباتات
 و اشکال جلوه کرده است

و بعضی دیگر بر آن قائل شدند که سموات و کره زمین برین مینیت خود از ازل
 الازل بوده و خواهر بود و سلسله انواع نباتات و حیوانات را ابتدای نیست
 و در هر برزخی نبات نیست و در هر یکی از ان نباتات مذبحه برورست پنهان
 و نیم جبراً و همچنین در هر خبر ثومه فی از جراثیم حیوانات حیوانیت پوشیده
 در حالت کمال خلقت و در هر یکی از ان حیوانات پنهانی جراثیم است مخفی
 بکذا الی غیر التهامیه و ازین غافل شدند که لازم می آید برین قول وجود مقادیر
 غیر متناهی و مقدار متناهی

جماعتی عقیده کردند که سلسله انواع نباتات و حیوانات قدیم است
 چنانچه اقسام و هیئات و علویات و سفلیات قدیم میباشند و لکن جراثیم
 نباتات و حیوانات ازلی نیست بلکه هر فردی از آنها را آنها بمنزله قالب
 است از برای نمون جراثیمیکه شنا به مستاکل خود بوده باشند و ازین اهل
 شدند که بسا حیوانات ناقصه الاعضاء است که از آنها حیوان تام الخلقه
 بوجود می آید

و مشرکانه فی کمان خود را بنیچ اجمال بیان کرده گفتند که انواع نباتات
 و حیوانات برور زمان و تنالی دهور از صورتی بصورتی بتبدل شده اند

گزیده آن افق انسان قوت فاسی است و بر حسب نعم این شخص ممکن است که
بعد از مرور قرون و کمر و ریشه های فیل گردد و نیل با قدری جابجاست و
و اگر از دور رسیده شود

که انواع درختها و نباتات یک در پیشه و جنگلهای هندوستان از قدیم الایام بوده
و در یک بقعه از زمین پای و کل در یک آب و هوا تربیت میشود و به سبب
آنها در بلندی طول و اوراق و از باره اثمار و طعم و غیره مختلف میباشد و چه در
و باعث خرابی در آنها تا آنکه گاه است با وحدت آب و هوا در مکان البته
بغیر از عجز چیزی دیگر اظهار نخواهد کرد

و اگر گفته شود و او را که ما همان بحیره ازال و کجاست پستان با اشتراک آنها در ماه
کل مسترب و تسابق آنها در یک جولانگاه چه اشکال و هیأت آنها مختلف
گردیده است بجز زبان خوانیدن چه جواب خواهد داد

و همچنین اگر سوال شود از اینها نامت مختلفه اعمور و انقیامیکه در یک منطقه
میشوند و نیست آنها در سایر مناطق متعسر است و یا از حشرات قبانیه الحلقه
واله کیب یک قدرت بر قطع مسافت بعیده و مدار و سواهی لکننت چعلت
بیان میکند بلکه اگر بد گفته شود که آن جراثیم

ناقصه الحلقه فاقده انصور را که و انما فیها و ما تخمها این اعضاء و جوارح
ظاهره و باطنیه منعنه محکمه ای که حکما و از آنکه ما ایتقان و احکام آنها عاجز و ارباب
فیسر و بجا از تعداد و منافع و فوائد آنها فاصرا ندانند و استیلاج و نیاوند
کور و اخی چه گونه چنین مرشد کامل و راهبر و نا که وید جراثیم با بسوی جمیع این

و ثانیاً این جماعت متاخرین نیز بهای یعنی ما دین اختلاف کردند و تحول آن
جراثیم از حالت نقص کمال و از عالم نامتامی بدین صورت و بهینا متعنه
محکمه

برخی برین فرستند که هر نوعی را جراثیمی است مخصوص آن جراثیم مقتضای
طبیعت خویش حرکت نموده و اجزای غیر حیه را بتغذیه جزء خود کرد و بهلباس موع
خوشتن جلوه گر میشود و ازین تعافل و رزیدند که در تحلیل کیمیاوی هیچ تفاوتی
در میان نطفه انسان و نطفه کاه و خرپیدانمی شود و در هیچیک از نطفه های
آنها زیادتی و نقصانی در عناصر بسیطه نیست پس اختصاص و امتیاز
از کجا آمد

صنفی بر این قرار دادند که جراثیم جمیع انواع خصوصاً حیوانات مسدست
و هیچ فروقی و تفاوتی در آنها نیست و انواع را نیز امتیاز جوهری حقیقی نباشد
ولهذا گفتند که آن جراثیم بمقتضای زمان و مکان بر حسب حاجات
و ضروریات و بموجب قوا و اسرار جیه مستقل میگردد و از نوعی بنوعی دیگر و
متحول میشود و از صورتی بصورتی آخری و سیمین طایفه دارون میباشد
و او کتابی تألیف کرده در بیان میکند که اصل انسان میمون بود و رفته
رفته در قرون متتالیه بسبب و داعی و بواعث خارجیه از صورت میمونی
تبدیل و تغییر یافته به بونج آرن او تان رسیده و از آن صورت مستقل
گردیده با قول درجه انسانی پانها که جنس یام مایم و سائر زنج بود باشد
پس از آن بعضی از افراد انسان عروج نموده بر وفق اعلا از افق تزکیه مقام

علت و موجب این نظایات متقنه و هیأت محکمه و اشکال انیقه و صور جسمیه
کرد و لهذا برین ذاهب شدند که باعث و سبب این نظایات علویه بعلیه
و مقتضی تمامی این صور مختلفه چه چیز است مابین قشر انسلیجانش
یعنی ماده و قوه و ادراک چنین گمان کردند که ماده بسبب قوتیکه دردی
باشد و بدست یاری شعور و ادراک خود خوشتن را بدین اشکال و هیأت
محکمه جلوه داده و میدهد و هرگاهیکه عبور اجساد حیه متلبس میشود چه آن
اجساد حیه نباتیه بوده باشد و چه حیوانیه برای حفظ نوع و شخص مراعات
آلات و جوارح را نمایند و ملاحظه از مننه و اکمنه فیصول را میکنند و چون بر یک
باطل پوسیده است ازین غافل شدند که اعتقاد خود و این جماعت و سایر
متأخرین مادیین به ترکیب اجسام از اجزاء و تمیز طسیه این اصله که هزار
جد و جد بدست آورده اند و بدان دل خوشتن را راضی ساخته اند سخنان.

علا فایده می سازد

ببرای آنکه به جزاء و تمیز طسیه را درین هنگام قوه ایست خاصه و شعوریت
خاص بجهت آنکه ممکن نیست قیام عرض واحد بوحده و تحصیه بر دو محل
چون چنین نباشد

پس از ایستادن سؤال کرده میگویم این اجزاء منفصله منتهیه را کجا بمقاصد
بیکدیگر آگاه شدند و بکدام آلت تقویم مطالب خوشتن نمودند و در کدام مجلس
بارلمان و محفل سنات مشورت کردند و برای تشکیل این کمونات انیقه
عجلیه و این جزاء متفرقه چگونه دانستند که اگر در بعضی عصفوری باشند باید

کلمات صوره و معنویه البته تا ابد لا بدین سر از دریای حیرت بدر نخواهد
کرد ۱۰۲

و این پچاره را فقط مستابست و مماثلت نامحدوده میان انسان و میمون است
در باده خرافات اندخته است و برای تسلیه قلب خود بواهیاتی چند کند
نموده است

یکی آنکه اسبهای سبیه با و بلاد روسیه موی آنها بیشتر است از اسبهای دیگر
بلاد عربیه تولد میابد و سبب این را حاجت و عدم حاجت قرار داده است
و حال آنکه علت این بعینه همان علت کثرت نباتات و قلت آنهاست
در بقعه واحده در سین مختلفه بر حسب بسیاری اقطار و وفور میاه و کمی آنها و همان
علت سخافت و لاغری سگان بلاد حاره و یمن و فرجهی باشنده کان بلاد
بارده است بسبب کثرت تحلیل و قلت آن

و دیگر آنکه او روایت میکند که جماعتی دُمهای سکهای خود را میبریزند و چون
چند قرن برین مواظبت کردند پس از آن سکهای آنها خلطه فی دم زانیدن
گرفت و گویا میگوید چون حاجت بدم ننماید طبیعت سیر از داون آن سرباز زود
این پچاره اضمم و گزیده است از اجتماع این خبر که عربها و عبریه از چندین هزار
سالست که ختان میکنند و با وجود این یکی از آنها هم ماکنون محزون زانیده و شکست
و بعضی دیگر از متأخرین این ماقیهین

یعنی نیچر سها چون بر مفاسد اقوال املاف خود مطلع شدند از آراء آنها
اعراض نموده طرز جدیدی پیش گرفتند و گفتند ممکن نیست که ماده غیر شاعره

مناهی است پس باید در آن اجزاء مناهای ابعاد غیر متناهی بود و باشد و

این بدایت عقل باطل است

و مانیا چون اجزاء و میفرطیه چنین شاعر و عالمند پس چرا کمونات خود را
که عبارت از نفس آنها میباشد کمال خود نمیرسانند و چرا در نخستین احداث
در دو وجع و اتم سپید نمایند و چه سبب است که ادراک انسان و سایر حیوانات
که عین ادراک همان اجزاء است برین قول از اکتناه حال خود عاجز و
در حفظ حیات خود بیگانه قاصر است و عجیب تر این است که متأخرین مابین
با همه خرافات باز در بعضی امور حیران مانده اند و آنستند هیچیک
از مبادی و اصول فاسده خود چه طبع بوده باشد چه شعور منطقی گردانند
زیرا آنکه دیدند که یاره فی از کمونات مختلفه انحواص را چون تحلیل می کنند
عناصر اصلی آنها یکیت لهذا بعد از مجموع این خسر عیالات رجعا بالعیب
برین قائل شدند که اجزاء و میفرطیه را اشکالیت مختلف و بر حسب
اختلاف اوضاع آن اجزاء مختلفه اشکل با یکدیگر آثار و متباینه بر نهانتر

سے ستود

و بالجمله این ده مذہب مذہب آن کرده است که انکار مینمایند الوهیت را
و قائل بوجود صانع تعالی نیستند و این گروه در عرف خود و آنها و چه در عرف
متألهین مادیین و طبیعیین و دهرتین ماسیده شدند و اگر مسجواهی بگویند چه میا
و نا توریسمها و ماتیر لیسمها و ما فیما بعد رساله فی در تفصیل مذہب
اینها خواہیم نوشت و فساد اصول این گروه را بر این عقیدہ استکار خواهیم

باید انجا بهیئت مرغ و اند خوار بر آید و منقار و حوصله را بدان گونه تشکیل نمایند که زیست آن را شاید و اگر در میانه ستاین و عقابی باشند: و منقار و مخلاّب و راجحان نمایند که بکار شکار کردن بیاید و از کجا دانستند قبل از وقوع که این پرنده گوشت خوار خواهد شد: در فستیکه و شنبه سکی بود و بصورت سچ سکی ماده مشکل به تصور شد: و چگونه فهمیدند پیش از حصول که این سچ سکن فیما بعد آستان خواهد شد و چچهای متعدد: و بنده واحد خواهد آورد و پس باید: برای او پستانهای متعدد و انشاء کرد و و این اسبزا و متلاشیه چگونه تعقل کردند که حیوانات در زیست خود محمّا جز با جلب در ربه و کده و منخ و منخ و سائر اعضا و جوارح و البتّه این گروه پس از شنیدن این سوالات بهر حجر حیرت فرو برد و هیچ جواب نتوان داد مگر آنکه چشتم عقل را گوید کرده بگویند که هر یک از این اسبزا و غیره بطریقه عالم است بهیچ مکان و مایکون و تمام امور آنیکه در عالم وجود است چه در عالم علوی بوده باشد و چه در عالم سفلی و از آن است که هر یک از آنها حرکات خود را بر وفق سرکاست اسبزا و دیگر کرده تا آنکه خلاف نظام حاصل نشود و برین سبب عالم بر یک نظام و بر یکیت و تیره واحد قائم و دائم است پس درینوقت من نه آنکه گفتند اما لازم میدانید پس قول که در این بعد تغییر جزو ذمیر طبعی که بکایسکه است هم بطریقی پیدا بجا و غیر متناهی بوده باشد زیرا آنکه هر صورت علمیه آنیکه در ماده فی السوا و مرتسم کرد و لا محاله جزئی از بعد آن را فرا خواهد گرفت و معروض علمیه آن جزا و بنا برین رای فاسد غیر

است نامیده اند و لکن در هر جری که یافت شدند و در هر قوم که پیدا شدند و در هر است
که ظاهر شدند و بهر لباس و بهر اسم که برآمدند بسبب مبادی فاسده و حصول اهل و تحلیلات
مغیره و آرا و ملک و اقوال مثبت خود را موجب زوال آن جری و باعث اضمحلال آن قوم
و علت فناء آن است که دیدند و هیئت اجتماعی آن امم را اعلام نموده اند و
آنها را متفرق کردند

زیر آنکه انسان غلوم جنون و این مخلوق خنثی بر حسب خون خوار را بسبب ادیان
و مصدر اول عقاید جنسائی چند حاصل شده بود که اعم و قبال آن عقاید و
خصال را بهر اوست از آباء و اجداد خود فرا گرفته بدینا تعدیل اخلاق پیش را
می نمودند و از شر و فساد که برهم رفته هیئت اجتماعی است اجتناب می
کردند و از نتایج آنها اعتقالات خوشین را بمبار فکله سبب سعادت و ابراهیم غایت
است متورم است و بدین جهت آنها را نوعی قوام و ثبات حاصل میسند
و این طایفه به تدریج در هر امتی که ظهور میکرد و ابطال آن عقاید و فساد انحصار
میکوشید و از آن خلل در ارکان هیئت اجتماعی آن است راه یافته روی
به تلاشی می نمود تا آنکه بالمره مضلل گردد و چنانچه اکنون هم ره سپر همین طریقه
فاسده میباشند بیان این تنهی واضح این است که انسانها را از دیر زمان
بسبب دیان سه عقاید و سه خصلت حاصل شده است که هر یک از آنها
رکنیت و رکن از برای قوام مل و پایداری هیئت اجتماعی و اساسیت محکم
در مدینت و ترقیات اعم و قبال و وضعیت فعال از برای دفع شر و فساد
بر باد و مبداه شوب است

نمود و جهان گمان نشود که مقصود ما اعتراض برین بیاید چه ما یعنی تلمیذها
 پهلوان بنده هندوستان نخواهد بود حاسنا زیرا آنکه اینها را حقیقی و نصیبی از
 علم و دانش و معرفت نیست بلکه بهره‌ای هم از انسانیت ندارند و البته این کوه
 اشخاص نه قابل سوالند و نه قابل جواب و نه قابل خطاب و فکر قلمبیتی بهم
 آنها بود و با سبب اینست که اگر کسی بخواند تیارتر و با تماشای کثرتی
 اعم نموده بعمل آید و در آنوقت بکار می‌نمایند بلکه غرض اصلی بیان واقع کشف
 حقیقت و اظهار حق خواهد بود

و اما الآن می‌خواهیم نقطه مفاسد یکدیگر از کرده ما بین یعنی آنچه بسیار در عالم نیست
 و اقصیه است و مضافاً بریکه از تعلیمات ایشان بیست اجتماعیه رسیده است
 بیان کنیم مفاسد مذکور را و منافع ادیان را خصوصاً دین اسلامیه را
 توضیح و تبیین نماییم

پس می‌گوییم این یعنی چیزی با در اجبال و اعم با شکل متعدد و بصورت
 و بهیاست کوناگون و با سامی مختلفه ظهور و بروز نموده اند که ای خود را با اسم
 حکیم ظاهر ساخته اند و زانی به پیر بابا رافع ظلم و دافع جور جلوه کرده اند و
 قتی لباس عالم الاسلام را در کاشف الرتمیه و الحقائق و صاحب علم باطن
 قدم در میدان نهاده اند و بسبب کلامی ادعا کرده اند که مقصود ما رفع خرافات
 فاسد و تنویر عقول اعم است و آری بصورت تحسین فقر او حامی ضعف و خیرخواه
 پیچا رکان برآمده اند و ساعتی از برای جبرای مفاسد فاسده خود دعوی
 نبوت نموده اند چون سائر انبیاء گذشته که گاهی هم خود را مژوب مذهب خیرخواه می‌نامیدند

و عدالت ننهاده شود و این غایت مراد حکماست و نهایت سعادت انسانست
 و دنیا پس این اعتقاد بزرگترین را دعوت انسان را از بنده نیست کند و چنان
 چون خزان جشی و کاوان و شتی و تعیس نماید درین عالم چون بهائیم یا با سها
 و ایضی کرد و بزمده کافی انعام چهره پریان که قدرت بر دفع مضار و آلام
 و بهقام ندارد و طرفی حفظ حیات خود را چنانچه باید خاند و همه عمر را جهشت
 و جهشت خوف که راند و ترک ترین را جرمیست و فراد انسانیه را از این یکی
 دیگری را چون انبوه کاسره و ذآب صهاریه و کلاب محفوره پاره پاره نماید و
 عظیم ترین مانعیت از مشابهت و ثالث حیوانات و صفات خسیسه
 و بنده و نیکوترین سائقیت بسوی حرکات فکریه و استعمال فوای عقلیه
 و مؤثرترین سبب السیت از برای تهذب نفوس از وفس زوائل غور کن اگر چه
 و قبیله پرا این گونه اعتقاد نباشد بلکه با خدا احاد آن را چنان عقیده داشته که
 انسان مثل سایر حیوانات بلکه پست از آنهاست چه قدر و نا یا و زوائل آنها
 سرخواید و چه شرافتها از ایشان بظهور خواهد پیوست و نفوس آنها چه قدر
 و دنی خواهد شد و عقول ایشان را چگونه و قوت حاصل شده از حرکات
 فکریه باز خواهد ماند

یکی از خواص یقین برینکه است او افضل اعم است و بغیر آن همه بر باطل اند
 اینست که لا محاله صاحبین عقیده در صدمه و مبارات و مجارات و همسری
 سایر اعم خواهد بود و میدان فضائل با آنها مسابقت خواهد نمود بلکه جمیع
 مزایای انسانیت چه مادی عقلیه بوده باشند چه مادی نقیسه و چه مزیای

نشدن آن عباد بقلعه جسد اعتقاد است برنگه انسان خسته است
 دینی و ادب اشرف مخلوقات و آدمی یقین است برنگه امت او نیست
 اتم است و بغیر از امت او همه باطل و بطلاند و سببی جرم است برنگه
 انسان درین عالم آمده است برای استحصال کمالات لایق ائمه بزرگوار
 کرد و بعالمی افضل و اعلی و اوسع و اتم ازین عالم تنگ و تاریک که فی حقیقه
 همیت الاخران را نمایان است

و عظمت نابید و زید از تاثیرات عظیمه این عقاید است و جمیع دنیا
 جسد آنها در مدینه و فوائد کثیره هر یکی در انقطاعات و در ابطال و ثمرات
 جمیده هر واحدی از آنها در بقا و نوع انسانی و زیست افراد آن با یکدیگر بطریق
 مسامت مواضع و نتائج حسنه هر فردی از آنها در ترقیات علل در
 کمالات عقلیه و نفسیه

بجهت آنکه هر اعتقاد و برابا ببدیه خواص و لوازمیست که مستحیل است انکار
 آنها از و یکی از لوازم اعتقاد انسان بر آنکه نوع او اشرف مخلوقات است
 اینست که او قرا است تکالیف و استکبار خواهد کرد و از خصلتهای سیمیه و غیر
 خواهد نمود از صفات حیوانیه و هیچ ربی نیست که هر قدر این اعتقاد محکم تر
 گردد آن است تکالیف او خواهد بد پررفت و هر قدر آن است تکالیف قوت
 کبر و ترقی آن انسان در عالم عقلی زیاده خواهد شد و بمقدار ترقی در عالم عقلی صعود
 و عروج اوست در راجع مدینه تا آنکه یکی از ارباب مدینه فاصله شده و نیست
 آن با برادران خود که بدین پایه رسیده است بر اساس محبت و حکمت و

و تنویر عقل خود بمعارف حقّه و علوم صدقه و خرد و خویش را عامل بنمایند تا بتب
و آنچه در وودیع گذشته شده باشد از قوای فعاله و متاع عالیه و خواص
جلیله همه را با اجتماع تمام از کمون بعالم ببروز بر آورده و برصفته بشود و جلوه خواهد
داد و در جمیع از منتهیات خود از برای تنذیب نفس خویش تن از صفات
و ذبله کوشش خواهد نمود و در تعدیل و تقویم ملکات آن کوتاهی نخواهد ورزید
و علی الدوام اجتماع خواهد کرد که اموال را از طریق لایق و سزاوار بدست
آورده از مسالک دروغ و غش و حیله بازی و خیانت و خدمه کاری و رشوت
خواری و تملق کلبی و بدان راهیکه لایق و زیننده است صرف نمایند بر
باطل پس این عقیده بهترین داعی است بسوی مدقت ایکه اساس آن بر معارف
حقّه و اخلاق مهذب میباشد و نیکوترین مقتضی است از برای قوام مدقت
اجتماعیه ایکه عماد آن معرفت هر شخص است حقوق خود را و سلوک است
بر صراط مستقیم عدالت و قوی ترین باعث است بجهت روابط مهم ایکه بناها
بر مراعات حدود و معاملات است از روی راستی و صداقت و کزیرین
سبب است از برای مسالمت و موافقت اصناف انسانها بجهت انکسار
ثمر محبت و عدالت است و محبت و عدالت نتیجه سجا یا و اخلاق پسندیده
میباشد و دوست آن بیکانه عقیده ایکه انسانها را از جمیع شرور باز میدارد و
از وادیهایی شقا و بدبختی آنها را نجات داده در مدینه فاضله بر عرش سعادت
نشانند تصور کن اگر استی را این عقیده نباشد چه قدر متناق و نفاق و غش و غش
و حیله بازی و رشوت خواری در میان آن است شیوع خواهد گرفت و چه اندازه

درست برتری و فوقیت بر سایر اقوام را طلب خواهد کرد و هرگز با خطاطا دوست
 و دوستان و فز و مایکی خود دوست خویش را ضعیف نخواهد شد و هیچ شرف و عزت
 و برتری و سعادت و رفاهیت را از برای قوم بیگانه نمیخواهد و دیگر آنکه
 اعلیٰ و فصل از آنرا بجهت قوم خود نخواهد خواست چونکه بسبب این اعتقاد خود
 ، قوم خویش را حق و الباقی و سزاوارتر میدانند جمیع امور که در عالم انسانی
 منصفیت و عزت و ترف ستمورده میشود و اگر از قوا سخر خارجیه قوم آن را
 انحطاطی و یکی از مزایا و فضائل انسانیت است و او را با ستم هرگز قلب
 راحت آرام حاصل نمی شود بلکه همیشه تا عمر دارد در علاج آن خواهد کوشید پس
 این عقیده افضل ترین سبب است از برای تساقی اثم در مدت و بزرگترین علت
 بجهت طلب علوم و معارف و صنایع و محکم ترین موجب است از برای سعی اثم
 در استیصال و داعی علو کلمه و بوعث ترف تدبیر نما اگر ممتی از علل را این
 یقین نباشد چه قدر لطاف حاصل خواهد شد و حرکت احاد آن بسوی فضائل
 و چه قدر فتور و بهمت آنها پدید خواهد کرد و بدو چه انداز و فرومایه کی بچاک
 آن امت را فر خواهد گرفت و چگونه عجب و ذلت و خواری خواهد ماند
 خصوصاً اگر خود را پست از سایر مل بدانند چون قوم و پست و مانک
 و یکی از مقتضیات جزم

بدینکه انسان درین عالم آمده است از برای استیصال کمالات تا آنکه منتقل
 گردد به عالمی اوسع و اعلیٰ اینست که چون این اعتقاد کسی را دست و دهن
 ضرورت و لزوم صاحب آن عقیده هر وقتی سعی خواهد نمود در برین

انسانیت است چو کمال نیلاف در میان جمعی صورت نه بند و کمر بچفظ حد و
 و حفظ حد و هرگز حاصل نشود و کمر بدین ملک شریفه و این سجیه است که انسان را
 با داب جسم مرتب میسازد و از افعال یثقه حیوانات دور میماند و بعدیل و
 نقویم حرکات و ممکنات دعوت میکند و بدو انسان از سایر حیوانات
 امتیاز یافته باز دایره بهیمنیت پیرون میسند و این آن یکانه خلق الیست که
 حت بحسری را باب فضائل میکند و از نفاص منع مینماید بیکد از انسانهارا
 که بجهل و نادانی و دانات و سفله کی راضی شوند و این همان خلد الیست که تحقق
 و پایداری امانت و صداقت بدون او ممکن نشود و این نخستین و مهمت که معلم مرتبی
 و ناصح برست باری آن بمکارم اخلاق و فضائل صورتیه و معنویه و شفاطهری
 و باطنی دعوت میکند ایام حظه نمی گنی هرگاه استوار خواهی که شاگرد خود و بر این
 بخواند او را مخاطب ساخته بیکو بدشرم و حیانی کنی از اینکه قرین تو در فضیلت از
 تو پیشی گرفته است و اگر این خصلت نپسند نه تو پیخ را اثری بود و نه تشیع ایتری و
 دعوت را فایده فی پس معلوم شد که این مجیه اصل همه خوبها و اساس همه
 فضائل و موجب همه ترقیات بوده است و میباشد فکر کن اگر این صفت در
 قومی نباشد چه قدر خجالت در و غلوی در میان احاد آن فاش خواهد شد
 و چه اندازه افعال روزانه شنیعه و اعمال یثقه قبیحه جبر از آنها سر خواهد زد و چه
 مقدار سفله کی و دانات و ذلت و شر است اخلاق ایشان را فر خواهد فرست
 و چه گونه حیوانیت بهیمنیت بر آنها غلبه خواهد کرد و دومی امانت است و
 معلومست هر شخصی را که بقا و نوع انسانی و زیست آن درین عالم موقوف

حریس آنکه و مزرعه احتیاجات و اهل مال و حقوق و بقایا زنده و مفت قدس است
 در اینست و بجهت مقدار تنه و ان و شخصال معارف و دست خواهد داد و اما
 آن شخصال نکته ای که بسبب و بیان از دیر زمان در اقم و شعوب حاصل شده
 است یکی از آنها خصلت حیا است و آن انفعال نفس است از ایتان فکلیکه
 موجب تمییز و تشخیص بوده باشد و تاثیر است از عین بحالیکه در عالم انسانی
 نقص شمرده شود و باید دانست که تاثیر این خصلت در انتظام مهیت اجتماعی
 و کج نفوس از ارتکاب افعال شنیعه و اعمال قبیحه و ضد قانون و خلاف
 معتقتهای جاریه با پولیس بیشتر است زیرا آنکه چون حیا نباشد و نفس در دائره
 مذات و سفله کی قدم نهاده و حد و کلام جزا و ان را منع تواند کرد و از افعالیکه
 بوجوب فساد و مهیت اجتماعی است سوای قتل و این هم نشاید که چون سنان
 جزا و هر عمل قبیحی قتل قرار داده شود و این صفت لازم شرف نفس است
 و انکار کمال یکی از دیگری نشاید و شرف نفس مدار نظام سلسله معاللات است
 و اساس درستی پیمانها و استواری هواد است و ما عیبها را انسان است
 در قول و عمل و این شیمه عین شیمه نخوت و غیرت است که بسبب اجتماع
 جمعیات بدو اسم نامیده شده است و نخوت و غیرت موجب حقیقی ترقیات
 اقم و شعوب قبایل است در علوم معارف و جاه و شوکت و عظمت و غنی
 و ثروت و اگر امتی را غیرت و نخوت نه بوده باشد هیچ وقت از برای
 آن ترقی حاصل نخواهد شد بلکه همیشه در حست و ذلت و ذل و سبک و خویش
 خواهد ماند و این ملکه یعنی ملکه حیا رشته انلا فادات و اجتماعات و حاشا

و اگر مانست در آنها نباشد راحت و امنیت از جمیع احاد رعیت منسلب گردید
 حقوقها با تمام باطل خواهد شد و قتل و غصب فاش خواهد گردید و راهبهای
 نجارت بسته و ابوابهای فقر و فاقه بر روی اهل ملی گشوده و خزانه حکومت
 خالی و طریق نجات بر لبسته خواهد شد و البته هر قومیکه بدین گونه حکومت خانه
 غیر امینه اداره شود با بالمره مضحک و بابدست اجانب اسیر افتاده مرارت جویست
 که بدتر است از مرارت اضحلال و زوال خواهد پشید و همچنین ظاهر است که
 سلسله قومی بر سایر اقوام و نفوذ کلمه آن هرگز صورت و وقوع نخواهد پذیرفت
 مگر آن که احاد آن قوم با یکدیگر چنان متحد و ملتزم گردیده باشند که بمنزله
 شخص واحد شمرده شوند و این گونه اتحاد بدون وصفا مانست از جمله محالست
 پس هر یک که دید که حاصلت امانت قوام بقا و انسان و مفیدم اساس حکومت
 است و راحت و امنیت بدون او حاصل نشود و سلطه و عظمت و کلمه
 انم بغیر او صورت نپذیرد و در هیچ وجه عدالت همین نتیجه است و پس نصبر
 نما اگر امانتی را این صفت نباشد چه صائب بلایا و افات احاد آن را
 فرا خواهد گرفت چنان فقر و فاقه و بچارگی ایشانرا احاطه خواهد کرد و
 عاقبت چگونه مضحک و نابود خواهد شد و راستی ازان اوصاف
 صداقت و راستی است پوشیده و نماز که حاجات انسانی بسیار و
 ضرورات معیشت آن بیستمار است و اشیا نیکه بدانها رفع حاجتمای
 خود را مینماید چنانکه بواسطه آنها ضرورات خویش را دفع میسازد و
 هر یکی در جهتی در زیر پرده خفا خنجر دیده و هر واحدی در ناحیه فی و سحجاب

بر معاملات و مبادله اعمال است و روح و جان معاملات و مبادله اعمال است
 است و چون امانت در میان نباشد معاملات از یک سیخه ز رشته مبادله اعمال
 بریده خواهد گردید و در وقتیکه نظام معاملات پاره پاره شود هرگز انسان را
 درین جهان بقای و زیست ممکن نباشد و نیز رفاهیت و آسایش اعم شویب
 و نظام محیثت آنها صورت و وقوع نمی پذیرد مگر بیک نوعی از انواع حکومت
 به حکومت جمهوری بوده باشد و چه حکومت مشروط و چه حکومت مطلقه و
 حکومت بجمیع انواع مشکل و متحقق نمیکرد و با پدیدارنی شود و مگر بجهتی که
 بصفت خراس متصف شده در حدود و بلا وضع نقدیات جانب را نمایند
 و در داخل مملکت در قلع و قمع قتالین و قاتلین و قطاع حراتی و غارتگر
 و کبروی که بشیریت و انا بوده باشند و قوانین و نظامات دول و امم را
 بدانند و بر مضنه حکم و قضا از برای فصل دعای حقوقیه و خبائیه شسته
 رفع خصومات را نمایند و باشخاصیکه ضرائب و جبایات را بر وفق قانون
 حکومت از عموم اهل ملی جمع نموده در خزانه حکومت که فی الحقیقه هزینه عموم
 رعایا است حفظ نمایند و بکسانیکه آن اموال مدخره را بر سبیل اقتصاد و
 منافع عمومی املی چون بناء مدارس و مکاتیب انشاء قنطر و طرف و بنیاد
 دارالشفایا صرف کنند و معاشات مستخدمین ملت را چه حراس بوده باشند
 و چه قضات و چه غیر آنها چنانچه مقر است برسانند و اگر دن این چهار
 چهارگانه که ارکان اربعه حکومتها میباشد خدمت های خود را بنوعیکه
 افساد بر اساس حکومت راه نیابد موقوف است بر حاصلت امانت

باطله خود آن قفسه سراسر شکل سعادت انسانیه را که عبارت از آن
 عقاید غلطه شریعه و آن خصائل جلیله ته کانیه بود و باشد از پنجم براندازد و
 در دایه متقوات و بختی را بروی این بچاره انسان بکشاند و از غرض نیست
 اش فرو و آورد و بر خاک مذلت حیوانیت اش بکشاند زیرا که
 بنیاء تعلیمات خود را اولاً برین نهادند که جمیع ادیان باطل و از جمله و هیأت
 و جعلیات انسانهاست پس نشانید قتی را که بوسطه دین کوشش از برای
 خویش شرافت و حقیقی بر سایر ملل اثبات کند پس ازین تعلیم فاسد که موجب
 فتور بهم و سبب بطاء در حرکات انسان است بسوی معانی چنانچه پیش گذشت
 یافت گفتند که انسان چون دیگر حیوانات است و او را مرتبتی بر بقیه عالم
 نیست بلکه حلقه و قطره از غالب آنها خدیس تر و پست تر میباشد و بدین
 قول در دایه حیوانیت را بروی انسان باکشودند و او را تکلیف افعال فحیمه
 و اعمال شیعیه را بر مردمان مهمل و آسان کردند و عیب و زندهگی و افترا بر برابر
 داشتند و سپس این بیان کردند که بغیر ازین حیات زندهگانی دیگر نیست
 و انسان چون نبات است که در جمیع بر وید و در تابستان خشک شده و خشک
 نموده و بعد از آن شخص است که درین دایه دنیا ملا و مشتملیات سهیمه
 او را دست یابد کرد و سبب این را می بطل بازا ر عذر و خیانت و تزویر
 و خلاس روح و اندیشه انسانها را بر دامن و خیانت دعوت نمودند و عقاید
 از پیروی کمالات کوشش حقایق باز داشتند و چون این طاعونها و و ماها
 عالم انسانی یعنی بخریدار میدند که این تعلیمات فاسده و نفوس را با حیا

مستوری انزو و گزیده و با بطن بی نام و نشانی گتیده است و همچنین
 نباشد که هزارها مصائب هزارها بلا یا هزارها رزایا و هزارها آفات
 هزاراوی می از زوای عالم کمین گرفته و تیر جان کاه بقصد هلاک انسان
 و کمان آذوار و حرکات زمانه نموده است و انسان را با غایت این حیوان
 خصمه ضعیفه خود هرگز متیر نشود که بر جمیع سوار و منافع مطلع گشته و دفع ضرر و
 خویش را نماید و با آنکه بر کمین کاههای بلا یا آگاهی یافته در حیانت وجود
 خویشین کوشیده و از نشانی از برای جلب منافع رفع مضار محتاج است
 به استعانت از مشاعر سائنسها و شاکین در نفع و طلب هدایت نمودن از آنها
 تا آنکه بسبب راهبری و دلالت ایشان بقدر امکان از بعضی از گزند بگریز
 مقداری از لوازم معیشت خویش را بدست آورد و این استعانت هرگز مفید
 نخواهد افتاد مگر از دارای صفت صداقت زیرا آنکه کاذب قریب را
 بعید و بعید را قریب نموده نافع را بصورت مضر و مضر را بصورت نافع
 جلوه خواهد داد پس صفت صداقت رکن یکین پایداری نوع انسانیت
 و جبلتین بنیت اجتماعی شوبست و هیچ اجتماعی بدون اوصیه رست
 نماند و چه اجتماع سخرلی بوده باشد و اجتماع مدنی خوش کن اگر که و بی رصدا
 نباشد چه قدر تشقا و پختی ایشانرا است خواهد داد و چه گونه سلسله انتظام آنها کسخته
 خواهد شد و چه مان پرشانی متلی خواهند کرد و بد

و این منکران الوهیت یعنی یخچرهای در هر زمان که پیدا شدند و در هر امت که ظهور
 نمودند مقصود اصلی و مرا حقیقی ایشان این بود که بواسطه مبادی فاسد و صول

اعصاب انکاشته اند چنانچه ذکر خواهد شد دیگر محلی و جایی از برای خیانت
باقی نخواهد ماند بجهت آنکه اگر شخصی از برای استحصال حق مشاع خود حیلۀ فی
اختیار کند آن خیانت نخواهد بود و همچنین اگر دروغی را وسیله سازد کذب
تبیح شمرده نمی شود پس معلوم شد که تعلیمات این گروه موجب همه خبیانتها
و دروغهاست و سبب همه شر و رذائل و دنیا و خباثت است و لاحال
اگر این گونه امور در امتی فاش گردد و مضحل و نابود خواهد کرد و از آن چه گفتیم
سخن بی ظاهر شد که این طایفه چگونه سبب هلاک و دمار مردم و قبا و شغوب
میگردانند و آنان میگویند که این گروه بزرگترین دشمنان انسان بود
و هستند و بر عزم اصلاح و تحلیله بر مایه خویای ایشان مرتسم شده است میخواستند
و اکنون هم بر آنند که افس فساد و فتنه خائنان این نوع چهاره را ساخته
ایم و از ازل و وجود بر اندازند چونکه هر کسی را هویداست که بقا و افزا و انسان
درین جهان از روی ضرورت موقوف است بر صنایع و حرف چند که در ظرف
خست و سهولت و دشواری متفاوت میباشد و غایت بغیة و نهایت مقصود
این جماعت این است که همه انسانها در جمیع شتمیات و ملا و مشرک شده
اختصاص است یا از میان برداشته شود و یکس را افزونی و برتری در هیچ
چیز بر دیگری نباشد و یکی در نهایت تساوی با هم بسر برند چون چنین شود
ایست هر شخصی از ارتکاب اعمال شاقه خدیه سر باز زده و معیشت مختل
و ولای معاملات و مبادله او را اعمال از حرکت باز خواهد ایستاد و عاقبت
الامر این نوع ضعیف روی بودی هلاکت آورد و کلیتۀ رائل خواهد شد بی نتیج

مؤثر نخواهد افتاد و هرگز خداوندان مشرک با در دایره حیوانیت نخواهند
گذشت و با بابت و اشتراک در ماه کل و منکح راضی نخواهند شد از این جهت
در ازاله حیای کوشیدن گرفتند گفتند که صفت حیای از ضعف و نقص است
و اگر نفسی قوی و کامل بوده باشد هرگز او را مشرک و حیای از هیچگونه عملی حاصل
نخواهد شد پس اول واجب بر انسان آنست که در ازاله این صفت بکوشد
تا آنکه کمال نفسی فائز گردد و درین وسعیه عقبات و موانع طریق حیوانیت
برداشتند و سلوک سبیل بهیئت را که عبارت از اشتراک و بابت بوده
باشد بر نفوس آسان کردند پوشیده نماند که موجب امانت و صداقت حقیقه
دوام است یکی اعتقاد و بروز با رسیدن و دیگری ملکه حیای و ظاهر هر دو که از جمله
ارکان تعلیمات این گروه دیگر بهیئت رفع آن اعتقاد و ازاله آن ملکه است پس
تا اثر تعلیمات ایسان در شاخه خیانت و کذب بیشتر است از تاثر قول سبکه
بنفس خیانت و کذب دعوت میکند زیرا آنکه چون موجب امانت و صداقت
یعنی آن اعتقاد و شریعت آن صفت جلبیده در نفس بوده باشد هر وقت نوعی
مقاومت با قول داعی بخیاست و کذب خواهد کرد و اگر چه مقاومت با ضعف
باشد و ازین جهت در تاثر قول او اندکی ضعف حاصل شده گاه گاهی صاحب
آن عقیده و دارای آن صفت از خیانت و کذب به تناسب خواهد نمود و بخلاف
آنکه اهل موجب از لوج نفس سترده گردد و چونکه درین هنگام هیچ باعث و داعی
از برای اعتساب باقی نخواهد ماند علاوه برین چون این گروه بنا به شیب خود را بر آب
و اشتراک گذاشته اند و جمیع مشتهیات را حق مشاع نمیدانند و اختصاص و امتیاز را

و زمانی بانکار صانع و ابطال اعتقاد ثواب عقاب استفا کردند چون پند
که زوال این دو اعتقاد لامحالہ فتیج جمیع مقاصد ضرر ایشان خواهد کرد و
آبائی از ذکر مبادی دم دستیده و بتزویق و تفریق تحسین اصل مقصد که
اباحت و شتر اک همه و همه باشد استغال و رزیدند و گاه گاهی هم بجهت
دفع معارضین اصول فاسده خود را و غنیمت پیش گرفته خون هزار بار یکبار
بسیما و جملها بخشیدند

و بالجملة چون تعلیمات ایشان در امتی از امم ظاهر میشد جماعتی از ارباب
نفوس شریره را که غایت مقصودشان اسخصال شهوات بهیستیه بود چه از راه
حق و چه از راه باطل آن تعلیمات پسند افتاد و بدون ملاحظه تائید و جواب
بدان آراء فاسده خود کسند و داشتند و کردید و در ترویج و اشاعه آنها کوششها
می نمودند و جماعتی دیگر اگر چه بدان احوال منسکر دیدند و اعتقاد میکردند
مع ذلک از مضار و مفاسد آنها محفوظ و مصون مانده و در ارکان عقائد
نافعه و اساس صفات مفیده آنها هم خلل و فساد و تباهی راه می یافت
بجهت آنکه غالب مردم در عقاید و اخلاق خوشتن ره بر تعلید و عادت میباشند
و از برای ترغیب ارکان تعلید عادت و دینی شبهه اقل تشکیکی کافست لهذا
فساد و اخلاق عموم افراد آن امت را فرا گرفته کذب و خدعه و جملہ باری خیا
در آنها شایع میگردد و پیر و دهیابرا داشته شده افعال ناشایسته بمقام است
جهت از ایشان بظهور می پیوست چون سبب آن تعلیمات فاسده هر یکی را
چنان گمان میشد که بغیر از این حیات حیات دیگر می نیست صیغف انگشت بر

اصلاح از باب بالیخو لیا بیت ازین نخواهد بود و اگر فرض محال کنیم که تعیش ازین
 بدین طریق شایسته ممکن باشد باید دانست که بلاشک جمیع محاسن و زینتها و
 تجملات او به باد فنا رفته همه کمالات ظاهریه و باطنیه و ترقیات صورتیه و غیره
 و علوم و معارف صنایعش نیست و نابود خواهد گردید و اگر کسی مجد و پشرفت
 سه نمون گشته و بادیه حشمت چون سائر حیوانات با هزار آلام و استقام
 در غایت خوفنیم سیر خواهد برد و بجهت آنکه علت حقیقیه همه مزایای انسان
 حسب اختصاص استیاز است و چون اختصاص استیاز برداشته
 شود نفسها از حرکت بوی معالی باز ایستاده و عقلها و اکتفا حقایق اشیا
 و استکشاف قافیه امور تها و ن ورزیده انسانها چون بهانم دشتی دین
 جهاں زندگانی خواهند کرد اگر ممکن باشد و لکن بیاهات هیاهات
 معلوم باد که یخچرهای طریق

چند پیر از برای نشر تعلیمات و فساد نه خولشتن خستیار کرد و در چنانچه در وقت
 امتیث و بیخونی همه مبادی و مقاصد خود را بغایت تصریح و نهایت بیان
 بعالم آشکارا نمودند و در زمان بیم و خوف تدبیر بجا و احب شمرده طریق
 اشاره و کنایه و رمز را بقدم تدلیس چید و نمود

و گاهی بیکبار در بزم ارکان سینه آن مقرر نمیکند بختی انسان کوشیدند
 و همنگامی حسب مقتضای حال بعضی از ارکان را محط نظر تعلیمات
 باطله قرار داده و در ویرانی آن جد بلع خود را بجای بردند و وقتی بموجب ضرورت
 نفی طرومات و لوازمیکه نفی آنها مستلزم نفی آن ارکان میشود و چیدند

کی فشر دهند تا آنکه آخر الامر آن سلطنت عظیمه فارسیه را زیر و زبر کرده و دست
 قطاول بنند و سماں در از نمودند و صفت داشت در آنجا بر وجهی رسیده
 بود که حرکت را برخواستن ترجیح میدادند چنانچه شورش و آشوب و فتنه و کشتن
 کوه کستن او را ام کردند که عساکر فارس را که فتنه متوجه فتح یونان کرد و در هر جزیره
 خود را کشت و راضی شدند که بامت قوم خود خواست نمایند با وجود اینکه یونان را
 او را بعد از خدمت نمایان و غلبه فارس نفی کرده بودند و او ناچار شد بدیشان پناه
 برده بود و بتاریخ یونان رجوع شود

و چون بیکدیگر را بقدر ناقولر لیسیم و اینگونه بینها یعنی ایستوریهما در یونان با ستم
 حکیم ظاهر شدند و ایشان پس از احکام را الوهیت که ائمت همه فساد داد و بایه همه
 شرور و خرابیهاست چنانچه فیما بعد بیان خواهد شد گفتند که انسان بسبب
 خود پسندی و عجب و عروج پسین گمان میکند که عالم بنما را برای وجود ناقص
 او خلق شده است و او اشرف همه مخلوقات و علت غائیة جمیع کمونات است
 بواسطه حرص طبع و خویشین بلکه بحسب جنونیکه بر مستولی شده است چنین
 اندیشه نماید که او را جمیع فیست نورانی و عالمی است جاودانی که پس از خلقت
 از او را دنیا بدان عالم مقدس منتقل شده فی شانیه عیب و نقص بحال است
 فائز خواهد کرد و بداند خود را بر خلاف آنچه یعنی طبیعت بقیود و مساسل است
 مقید ساخته و بمشاق و کلفت های مستمری مکلف نموده در پای لذای
 طبیعت و محفوظ فطریه را بر روی خویشین بسته است و حال آنکه او را در هیچ
 چیز بر هیچ حیوانی فضیلت و مرتبتی نیست بلکه بحسب فطرت جمیع از تنه

غالبه میگردند و صفت کمیتی عبارتست از محبت ذات بر هر چنانکه اگر منفعت
جزئیة صاحب آن صفت مستوجب ضرر کل عالم گردد دست از آن منفعت ندارد
بضرر همه جهانیان رضا و رد هر دو این صفت موجب آن میشود که هر واحدی ~
منفعت شخصیة خود را بر منافع عامه تقدیم نموده است و قوم خویش را بجنس
انسان بغایت بلکه رفته رفته بجهت این حیات دنیة حیانت و خوف بیهوشی
کشته از برای خفایانده کی خویش نبذالت و سفلگی و عبودیت خواری ~
رضی و خورسند شود

و در وقتیکه احوال احاد است بدین پایه میرسد رشته اختتام و انتظام
کیخیمه وحدت جفایت منعدم گشته و قوه حافظه و علت منبغیه زائل گردیده
عرش مجد و عز و شرف آن سرگزین میگشت
این است تفصیل آن امیکه بعد از عز و شرف بواسطه تعلیمات پیچیده یعنی
مادین بذل و سکنیت پیکار شدند

و این است شرح طرق تعلیمات مادین یعنی پیچیده
که رک یعنی یونانیها قومی بودند قلیل العدد و بواسطه آن عقاید چلیله ملته خصوصاً
اعتقاد به اینکه قوم ایشان اشرف از جمیع امم عالمست و بجهت آن صفات
شریف سه گانه و پرتو صفت عار و نکست بلکه عین حیا و یا آنکه اولی نتیجه
اوست بعد از رواج با زار علوم و معارف سالهای دراز در مقابل سلطنت
فارسیه یکم از نواحی تا صواحی است مانبول متمدد و ایستاده کی گردند از جنو
فل بند کی که شرف را نشاید خداوند عار و نکست از آن با نماید پای مرد
کاشغر

میرانند مع ذلک این سکه های انسان صورت مرتفع
نمی شدند و المال مشاع بین الکلی ندا کرده از هر طرف حمله
می نمودند

و این یکی از آن اسباب است که اینها
مشهور شدند بکلیتین و تعلیمات فاسد و این بخریبها
یونان یعنی کلیتین چون هر روز زمان در نفوس و عقول یونان
نمیخواست تا شیر که در دست و پا روی جلالت آورده و بار علم و
حکمت کاسد شد و اخلاقها فاسد گردید و شرف نفس آن
قوم بنذالت و لوم و امانت ایشان بخریبها و نیک
آنها بوقاحت و فساد و شجاعت آنها بخریبها و محبت
جنس وطن آنها به محبت شخصیته مبطل
شد.

و باجمعه جمیع ارکان ستم و فساد و تآنها و همه اسباب
انسانیت ایشان منهدم گردید و لهذا سلطنت و عزت
ایشان بر باد رفته بدست روم یعنی جنس لاتین اسیر افتادند

و سالهای دراز از شامت آن
تعلیمات فاسد و در قید عبودیت بسر بردند و بعد از اینکه

آن اصول صحیحه در اندک زمانی او را مذاکره نمود و باز بحالت اولی سلطه
عظمای خود رجوع میکردند تا آنکه در زمان قباد مرزوک یخچی
یعنی طبیعی طباس رافع جور و

دافع ظلم ظهور کرد

و بیک تعلیم خود جمیع آن اساسهای نیک بخشی قوم فارس را
کنده با وفا داد زیرا آنکه گفت آن قوانین و حدود و آدابیکه
انسانها وضع کرده اند همه موجب جور و همه سبب ظلم و تمامی
بر باطل است

و شریعت مقدسه یخچری طبیعت تا اکنون منسوخ نشده و حیوانات
و بهائم مصون و محفوظ مانده است و کدام عقل و کدام دانش به
با یخچر میرسد و یخچر همه ماکولات و مشروبات است و مکیحات را در میان
جمیع اکلیین و شاربین و ناخجین ناحق مشاع قرار داده است پس چرا
با کلپشان بحیث جلیلات و بیته ایکه آنها را قوانین و آداب می
نامند را مورد خشم و خیر و عجز و محروم مانده و بیزاری از آنها

متع بکیرند

و چه معنی دارد که شخصی اموال مشاعه را در تحت تصرف آورده و عین
ملکیت نماید و با آنکه زنی را بجا له نکاح در آورده سایرین را از آن منع
کند و چه حقانیت است در قانونیکه غاصبین اموال مشاعه را صاحب
حقوق می شمارد و آن پچاره را که بحیله فی شفع از حق خود یکسره و مناسب

در یک جز از زبان دین عالم حاکم بلا معارض شمرده می شدند

فارس قومی بودند

که در آن اصول ستم سعادت بد رجه اعلی رسید و بودند و
خویش را چنان شریف میدانستند که گمان میکردند از باب
سعادت از مردم چنینه آن اقل است که در حمایت آنها بوده و یا
بقریب جوار مالک ایشان شرف یا بی حاصل کرده باشد

واماست و صدفقت اول

تعالیه است و یعنی آن قوم بود حتی اگر محتاج می شدند از مردم
بهره نمی گرفتند و نه از خویشان و نه از ارباب و نه از آنها
سحر زنده

و قسمة چنین عقاید و خصائل غیر

و رفعت نسبت ملک آنها بیایستی ارتقا کرده بود که بیان آن را
شبه نامی باید فرستیس که زمانه سونج مسکویید پادشاهی
فارس در زمان و رای اکبر چهارست از بیست یکت والی
نشین بود و یکی از آن والی نشین با مصر و اهل سحر و فلزم و بلج و
وسند بود

و اگر زمانی در سلطنت آنها فتوری بهم میرسد از تاثیرات

آن

با آنکه شر دژ قبیله نبی پیش بودند و اخلاق فاضله آنها بدرجائی
رسیده بود که بمقتضای آن اخلاق در اندک زمانی قریب صد
ملیون غنی مسلمان را بکیش خویش جذب نمودند و با وجود آنکه آن هارا
مخیر کرده بودند و میبایست جزئیة رهنیده و اسلام
و یحیی کونه غلبه و غزاین

است شریفه را بود تا آنکه در قرن چهارم یخچر بیای یعنی طبعین با سم
باطنیه و صاحب السرد و مصر آشکارا شدند و زبانیه ای خود را در
جمع اطراف اکناف مسلمانان مخصوصاً در ایران منتشر کردند
و چون این یخچر بیای صاحب

باطن دیدند که نور شریعت فقهیه صلی الله علیه و آله و سلم جمیع
مسلمانان را متور کرده و اندیشه و علمای دایمت مصطفویه با کمال علم
وسعه فضل و نهایت بی نقطه و حر است این دین مستین و صیانت
عقاید و اخلاق مسلمین میگوشتند لهذا از برای نشر آراء فاسده خود
طریق تدلیس و تدبیر را پیش گرفتند و اساس تعلیم خویش را برین
مسترار دادند که اولاً تشکیک کنند مسلمانان را در عقاید خود و
پس از تبعیث شک در قلوب و پیمان از ایشان بگیرند و پیمان
و پیمان ایشان را بنظر مرشد کامل خود
برسانند

و گفتند بر معلم این تعلیمات لازم است که علی الدوام بار و ساء

و خائن یماند و لهذا بر کس واجب است که غل ظالمانه قوانین و
 آداب و شرایع عقل ناقص انسانی را از گردن برآورد و بمقتضای تعقل
 مقتضای بجز حقوق خود را در اموال و زمان بجهت نوع که بتوانند
 استحصال نمایند و فاعلمین را جبراً و قسراً از فعل ناشایسته منجب
 و جور باز دارد و چون این تعلیمات باطله در قوم فارس شیوع یافت
 حیا از میان برخواست و عذر و خیانت فاش گردید و مذلت و سفاهه
 کی شیوع گرفت و صفات بهیمنه غلبه نمود و طبایع آنها بالکلیه
 فاسد شد

و انوشیروان اگر چه فرزکف و بعضی از پیروان
 آن را کشت و کفن فادور بر قلعه و قلع این تعلیمات فاسده نگردید
 و بدین جهت این قوم نتوانستند که یکت حمله عرب را تحمل نمایند و
 حال آنکه قرون و همسر آنها که عبارت از روم بوده باشند قرون متعدد
 با عربها در مجادله و محاربه بودند

مسلمانان امتی بودند که بواسطه دیانت آلیمه
 حقه و بسبب شریعت سماویه صدقه خود را نقد و عطاءید جلیل و خصائل
 جمیده احوال آن امت را حاصل شده بود و نقد را ساسان از کارگان
 سته و در آنها استوار گردید و بود که در یک قرون یعنی صد سال از
 نتایج آن عطاءید و سجا یا از جبال آلپ تا سور چین و تحت تصرف
 درآوردند و دماغ اکاسره و قیصره را بجا کت مذلت مالیدند

مسلمین برین امر مطلق شده و صد و معارضه برآیند و چون آن با کفر
معارضین را دیده اند از برای نشر آراء باطله خود خون هزارم علماء و
صلحا و امراء است محمدیه را اعتیالا
رنجبتند

و بعضی از آنها آن عقاید فاسده مضره را فرصت یافته بر روی
منبر الموت چهار را بعالم ظاهر ساخت گفت که در وقت قیام قیامت
هیچکس نه تکلیفی نه ظاهری و نه باطنی بر خلق نمی باشد و قیامت عبارت
است از قیام قائم حق و منعم قائم حق پس ازین بر که هر چه خواهد بکند
که تکلیف بر نحو گذشته شده است یعنی در باب انسانیت بسته شده
ابواب حیوانیت باز گردید

و باجماع این خیریه اهل باطن و خداوندان مایل یعنی نادر السید
دیون سابقه مسلمانان بجهل کمال خلق را بجمع نقائص در ذائل ایام
بر اندازده انهم و ظل است دعوت نمودند و بدینسان تمیزی جعلی خویش
اعتقاد الوهیت را که اساس همه سعادت انسانهاست در این
دار دنیا از الواح عقول ستره نمودند و بر زمان اخلاق است محمدیه
شرفا و غیر با فاسد گردند و در ارکان عقاید و سجایای پسندیده
آن است شرفی و ترغی انداختند اما کمال شجاعت و لیاقت آنها
بخوف و جهالت و امانت و صداقت آنها بجهالت و دور و غلوئی
و محبت اسلام آنها به محبت شخصیه بهیمیه مبدل گردید

دین اسلام هیچ تدلیس رفتار نماید و واجب است او را که قادر بر
تأسیس مطالب خود بوده باشد و چون کسی را بدام مرشد کل می
اندختند اول چیزی که او را تعلیم میکرد این بود که اعمال ظاهری را بر
آن اشخاصی است که بحق برسد اند و حق عبارت از مرشد و راه
بر کمال است و چون تو بحق رسیدی اکنون ترا باید که خود را از این
اعمال ظاهری بدین طبع

نمائی

و بعد از زمانی او را می گفت که جمیع تکالیف ظاهری و باطنی و عقیقات
و قیودات از برای ما تعیین است که منزله بیمار است و چون تو کامل
کشتی لا رست که همه این قیودات ظاهره و باطنه را از خود سلج کرده
قدم در دایره واسعه اباحت نمی چه حلال و چه حرام و چه امانت و چه خیانت
و چه صدق و چه کذب و چه فضائل و چه زوائل پس از تبت اباحت
در نفوس تابعین خود و بجهت انکار الوهیت اثبات مذہب پیچری و
سبیه دیگر کار برده می گفت اگر خدا موجود باشد بموجب ذات ششیه
خواهد شد و اگر معدوم باشد مثل معدومات خواهد گردید و خدا منزله
از هر گونه شیبی پس خدا نه موجود است و نه معدوم یعنی با اسم قرار
کن هستی را انکار نما

و مدت زمانی این گروه اهل باطن بطریق خفیه بواسطه این تعلیمات در
فساد اخلاق مسلمانان بیکو شیدند تا آنکه علمای دین و سائر رؤسا

نتیجه آن عقاید حقه و آن خصال پسندیده بود و بعد از انقراض فساد
اعاده آنها متعصم گردید

و ازین است که در باب تاریخ ابتداء الخطا ط سلطه مسلمانان در محاربه
جهلیت میگیرند و چنان لائق بود که آغاز ضعف مسلمانان و
تفرق کلمه آنها را از شر و عیان تعلیمات فاسده و راه باطله بگیرند
محقق نماند باسیهائیکه درین

زمان خنجر در ایران یافت شدند و هزار بار خون عباد الله را
نبا حق ریختند که چکات بدالهای همان خنجرهای الموت
و جلیله ای یعنی لکچول بر دارهای همان طبیعتین کرد و میباشند
و تعلیمات آنها نمونه همان تعلیمات باطنیه است پس باید منتظر شد
که فی مابعد چه تاثیرهای دیگر از اقوال آن ائمت برانیه یافت خواهد شد
ائمت فرساویه

آن یکانه امتی بود که بواسطه آن اساسهای شش گانه سعادت
در قطعه یور و پ بعد از ردمانین رفیع علم و دانش و کاردانی نموده
موجب تمدن همه قوم فرنگت گردید و بسبب آن اصول جلیله در غالب
اوقات در هیچ بلاد مغربیه صاحب کلمه نافذه شد تا آنکه در قرن
پنجم از میلاد مسیح و کمتر و رستو باسم رافع الحرافات
و منور العقول ظهور کردند و این دو شخص قبر آپیکور و ابیقور را
کلبی را نبش کرده عظام بالیه را قوی لیس را احیاء نمودند و تکالیف را

و از آن بود که جماعتی از صعا لیکت فرنگ در قرن خامس باراضی
 شامیه هجوم کرده صد با شهر با و قریه با را خراب نمودند و خون
 هزار بار را را یکان ریختند و تا قریب دو صد سال مسلمانان از
 وضع آن صعا لیکت عاجز ماندند و حال آنکه پیش از آن فساد اخلاق
 نباهی قعاند قوم فرنگ را در ممالک خود از دست مسلمانان رست آورام
 بنود

و همچنین گروهی از ابو بکشن نامار و ترک و

مغول با چنگیز خان آمده غالب شهرهای محمدیان را ویران ساخته
 خون میونف را بر خاک ریختند و مسلمانان را این قدر قود
 نشد که این بلیه را از خود دور سازند با وجودیکه در اول اسلام باقت
 عدد تا سورچین جولان گاه اسبان مسلمان با بود و آن همه ذل و
 حقارت و خمابی و ویرانی از برای مسلمانان حاصل نشد مگر از خشت
 و در و غمگونی و جبارت و کران جانی و ضعف و سستی ایکه اتمام
 آن تعلیمات فاسده بود

و چون ادای اخلاق و دانت محمد به از غالب نفوس مسلمانان
 بالمره زائل شده بود لهذا هزار کوشش بعد از سالهای دراز
 اراضی شامیه را از دست فرنگ چنگیزیان را بشرف اسلام ف
 کردند و لکن نتوانستند که آن ضعف را بالکلیه زائل سازند و
 آن ملطه و قوت خود را دوباره عاده نمایند زیرا آنکه آن سلطه

بخود مشغول گردیده باستیصال مقاصد و ملاذ خوشین کوشیدن
گرفت و از منافع عامه اعراض کرد و از آن سبب نفوذ خارجیته ایشان
چه در غرب بوده باشد و چه در شرق روی ببقصان آوردند
و با پیشین اول اگر چه

دو باره دیانت مسیحیه را آگاه نموده و لکن اثر آن تعلیمات از نفوس
نزفت و اختلاف مشارب زائل نگردید و عاقبت الامر بدان میخروشید
که از دست جرمنی شکست خورده زبانها نیکه بسالهای دراز جبر آن
نمیتوان کرد و بدانها رسید بلکه آن تعلیمات مضربه باعث آن شد
که طایفه سوسیالیست یعنی اجتماعین در آنها یافت شد
و ضرر و خسارت این گروه بر فرانساست که از ضرر جنس است جرمنی
بیشود

بنابرینج حرب فرسار جوع شود

و اگر ارباب آن عقاید جسمه و سجاایای پسندیده تدارک این
امر را نمیکردند این قوم برای اجرای مقاصد باطله خود فرسار زیور که
کرده با خاک برابر میساختند

و پیشیده نما تا که امت عثمانیه بسبب ظهور این عمیده فاسده
ببخیر بان در بعضی از امراء و عظماء آن بدین حالت محترمه افتاد و حتی
آن سربازهای عسکری که در این محاربه خیزه خیزانستند که ده باعث
خرابی و تباهی گردیدند همانا بودند که بطریق بخیری قدم

بر انداختند و تخم اباحت و اشتراک را کاشتند و آب رسوم را
خرفات انگاشتند و ادیان را اخر اعیان انسان ناقص العقل
پنداشتند و هر دو جهرا با نکارا لوثیت و تشنج انبیاء بر جهنم حتی
و اکثر چندین کتاب در تحفه و خسریه و تشنج . ذم انبیاء تصنیف
کرد و این اقوال باطله در نفوس فرسای و بیاناتی که در یکبارگی نیست
عیسویه را ترک نمودند

و در تمامی شریعت مقدسه سحر یعنی اباحت را بر وی خویش کردند -
حتی در روزی از روز با خمری را آورده و محراب کفیه می گذارده -
زعیم آن قوم بنا در داد که اینها الناس پس ازین از عهد و برقی میسرید
و چنین گمان کنید که اینها از طرف آله سما برای تهدید شما ظاهر شده
است بلکه بدانند که همه اینها ائمه طریقت است یعنی مافوق و غیر از مافوق
ما تر و دیگری در عالم وجود نیست پس بیک پرستش او مرام نمایند و از رسوم
گمان خدائی برای خود اختراع کنید و اگر خویش آن دارید که چیز را
عبادت و پرستش نمایند اینک مد نماز دل در
در محراب چون و نیمه ایستاده است

و تعلیمات فاسده و بجز این دو شخص اولاً موجب تورط
مشهوره فرانسویته گردید و ثانیاً سبب آن شد که فساد حلق
و تفرق کلمه و اختلاف مشارب عادی آن امت را فرا گرفت ای که
رفته رفته هر طایفه فی از اصحاب آراء مختلفه و مشارب متباينه

و نیمه
پیکری را میگوید
که از عی
سارید

دانشان بگویند که جمیع شتمیات و عاقلیه در روی این کره زمین است
همه آنها از فیوضات ناتور یعنی طبیعت است پس نشاید که شخصی
اختصاصی بوده باشد یکی از آن عاقلیه چون مشارکین او و دانشمندیست
بلکه با جمیع عاقلیه شتمیات و شمع بود و باشد در میان همه یکی
افزاد انسانی

و میگویند بزرگترین سده محکمترین مانع از برای نشیمن شریعت
مقدسه یحجه یعنی ابا حجت و شترک و داناتها و سلطنتها میباشند پس لازمست
که اینها را از اساس براندخت و پادشاهان و روساء و پان را
غیرت و نابود ساخت و اگر شخصی خود را بلندتی مخصوص ساخته
و خوشن را بنعمتی و یا مزیتی ممتاز کرده اند و مخالفت شریعت مقدسه
ناتور یعنی طبیعت نماید و را با بیدقتل رسانند تا آنکه دیگران
از حکم آن شریعت مقدسه سر نه پیچند و گردن کشی نکنند
و این کرده سده کانه از برای

نشر افکار مفسدانه خود هیچ وسیله و حیلہ فی نیافتند مگر آنکه انشاء
مدارس نموده و یا آنکه در مکاتب و مدارس مائنین مدرّس
شده اندک اندک افکار خود را در اذهان صافی بجا جای دهند
و ازین جهت بعضی با انشاء مدارس پرداخت و بعضی دیگر متفرّق
گردیده هر یکی در مدرسه از مدارس بلاد فرنگ معلم گردیده و اذاعه و
اشاعه خبیلات باطله خوشن کوشیدن گرفت و بدین وسیله احزاب

می روند و خود را اصحاب افکار جدید و می شنودند یعنی بسبب
 تعلیم بخیری چنان گمان میکردند که انسان چون سائر حیوانات است
 و این اخلاق و سجا یا نیکی از برای خود فضیلت میدانند همه خلاف
 مآثور و از فضول عقل است و باید هر شخص آنقدر که بتواند و بهر
 راهی که ممکن شود او را لذات و شهوات حیوانیه را از برای خود متصل
 کند و بخرافات فیهودات و اوهامیات جلیات انسانهای بی عقل متوسل
 از ملاذ محروم سازد و چون انسان فانی می شود چه شرف
 چه حیا و امانت و صداقت کدام است و لهذا بار تب جلیله سئله
 کی رفبول کرده بعیت ذمیده فی خانه شرف چندین ساله
 عثمانیان را بر باد دادند

سوسیالینیت و کومنونیست و نیشنلیت

یعنی اجتماعین و اشتراکین و عد میتین هر سه طایفه را به پیر این طریقه
 میباشند و خود را با اسم محب الفقراء و الضعفاء و المساکین ظاهر
 ساخته اند و هر یک از این طوائف ثلثه اگر چه صورتی مطلب خود را
 بنوعی تقریر میکند و لکن غایت و نهایت مقصود آنها این است که جمیع
 استیارات انسانیه را برداشته چون خر و گاو همه را در همه شرکت
 سازند

و جهت جبر او این مقصد فاسد چه بسیار خون ریزیها کردند و
 چه فساد و فتنه را بر پا نمودند و چه قدر عمال را و قرا را و آتش زدند
 و ایشان

دوست . منت جسیر حواء قوم برآمده اند و خود را با
 شکست دزد و دزدین قاطع ساخته اند و در نزد خستیا و پلید
 علم دانش و کار دانی بر افترا خسته اند و از برای خیانت طرح خود
 در انداخته اند و بدو سه کلمات مسروقّه تا تمام بخود بایده اند
 و بر و تحارر بعد کبر و ناز مالیده اند و خود را با هزار اجل و ناز
 دانی مادی و راه بر نامیده اند و با همه اخلاق و ذیل و صفات
 ذمیمه خویشین را مذهب گماشته اند و عقل و خرد مندی را فقط
 و قدر و اعتدال و تر و پر زنده داشته اند بسیار مجال میکشیم
 که آنها را ذکر کنیم و بغایت شرم می آید از تحریر و روشن کنش ایشان
 زیرا آنکه متعاصدا آنها

بسیار زیست است چون که میگویند از برای شکم خویشین اسباب
 است خویش بکنند و رسته التمام آن را از هم بکشانند و جولان
 گاه افکارشان بسیار تنگ است و هنوز قدم از شکلیه خود
 بیرون ننهاده اند و قلم را در آن مجال تنگ قدر باری حرکت

منت

اینقدر میتوانم بگویم که اینجا پایا چو یعنی
 بهلوان پنبه دیگر اند با قیض را خوانندگان بدانند
 و از جمیع آنچه پیش ذکر شد
 بخوبی هر کسی را معلوم کردید که این کرد و خسر میا یعنی و هر میا

لغز
 و خواره
 سر سر

آنها بسیار شدند و در تمامی اقطار ممالک یور و پانتشمه گردیدند
 خصوصاً در مملکت روسیه و بلا شبهه اگر این طوائف ثلثه
 قوت بگیرند موجب فقر ارض و انحلال نفع انسانی خواهند شد
 چنانچه وجه آن پیش گذشت اهما رنا الله من شره و اقول اللهم
 و افعالهم مؤثرند آن پسین پیمبر و گردیده و خشور
 زنا تو تر

که اتولاً و ممالک انگلیز بود پس از آن

باراضی امریکا هجرت کریں شد بالهام طبیعت یعنی بنحیه چنان
 مصیحت دید که این نعمت عظمای ابا جت و اشتراک ازلفه
 با آنها عطا کند که بنحیه ایمان دارند لهذا و کمپانی تشکیل نموده
 یکی از مؤمنین و یکی از مؤمنات و گفت هر یک از مؤمنین
 مطلقاً انصرف است در هر یک از مؤمنات از آنست که اگر از یکی
 مؤمنات سه ال شود تو زن کیستی جواب بگوید زن کمپانی
 و همچنین اگر از یکی از اولای آن زنها پرسیده شود که تو بچه چه کسی

پاسخ خواهد داد بچه جمعیت

و اما هنوز لمیب شر و فساد آنها از چاه ویل کیانی سر بر نرزد
 و خداوند تعالی سید اند که چه وقت شراره آن عالم را گرفته خان

مان انسانها را سوخته ویران خواهد خست

و اما آن منکران الوهیت یعنی بنحیه ها که بلباس تبلیغ مذهب

آن شتمیات را اخصال نماید و بدانها معالجه خوشه‌ها
خویش کند و سورت نفس را بشکند چه تحصیل آنها بهنج حق بود
باشد و یا بهنج باطل.

و چه بدست آوردن آنها موجب فتنه و فساد و سفاک و مام
و غضب حقوق شود و یا آنکه بدون این مفاسد را در دست
یاب کرد.

این مقتضیات قوی و بلاغت فعاله را از تأثیرات غیر معذله باز
داشتن و انسان صاحب آن شهوات مؤثره را بحتی خود را نسی
کردن و از تعدیات و اجابات منع نمودن یکی از این چهار
صدر مقتور می شود.

یا آنکه هر صاحب حقی شتمیشری در دست گرفته و سپری بردوش
اندخته و یک پا در پیش و یک پا در عقب نهاده شنبه روز
در صیانت حق خود بکوشد و یا شرافت نفس چنانچه از باب الهی
اوعا میکنند و یا حکومت و یا اعتقاد بر اینکه عالم را صانع است
و انا و عمل حسیر و مؤثر را پس از این حیات جزائیت مسبین یعنی

دین

اما وجه اول موجب آن می شود که از برای صیانت حقوق و
دفع تعدیات سیدهای خون جاری گردد و دولت و ادویه بدو
افراد انسانی محض شود و هر قوی ضعیفی را طعن و تهنیت نماید

در هر متنی که پیدا شدند اخلاق احاد آن امت را بواسطه تعلیمات
فاسده خود هزار تبیس و تلبیس فاسد گردانند و اساس مقصود
سعادت ایشان را بکنند و خیانت و دروغگوئی و گمراهی جانی
و شهوت پرستی را رواج دادند تا آنکه مذریجا اسم آن امت را
از لوح وجود محو نمودند و یا آنکه بذل و فقر و عجز و بیست مبتلا گردانند
مع ذلکست چون بعضی

از اینگونه مقصود اصلی خود را که اباحت و اشتراک بوده باشد
مذیسا مخفی داشته و در ظاهر بانکار الوهیت و روز باز پرس گفتفا
میکنند.

امذایحی همسم بیان کنم که این تعلیم بنفسه کافی است از برای فساد
هنیت اجتماعی و تزعزع ارکان مدنیت و هیچ سببی مؤثرتر از
از این تعلیم در فساد اخلاق یافت می شود و ممکن نیست که شخصی
بیخبری بوده باشد و با وجود این مذهب الاخلاق و صاحبان امت
و صداقت و مروت و جوان

مردی باشد

پس میگویم هر فردی از افراد انسان را بحسب سرشت و
خلقت شهوات و خواهشهای است که بازاء آنها مشتهیات
و ملانماتی در عالم خارج گذرشته شده است و آن شهوات
بذواتها چنان اقتضا میکند که انسان حرکت نموده و سعی کرده

آن

عقل و کار دانی و کمال می شمارند و دیگر آنکه اگر غور کنی در این امر هر حادثی را علتی است و علت غائیة افعال اختیاریه انسان نفس است بخوبی خواهی دریافت که طلب تصاف بشرافت نفس سعی در استحصال او و خوف از نیست و ذمانت آن بهیبت رغبت و میل انسان است بتوسیع طرق معیشت و حذر از است از تنگی مسالک زندگی

چونکه میدانند از اتصاف بشرافت نفس موقوف به خواه کردید و با مانع و صداقت مشهور شده اعیان و انفعار او بسیار خواهند بود و بسیار آن بسیار را هم و اسباب مای معیشت فراوان خواهد کردید

مخلوقات تصاف بخت و ذمانت نفس که موجب تنفر قلوب و باعث قلت یاران گردد و ابواب معیشت را مسدود خواهد ساخت

پس مقدار طلب شرافت نفس و ذمانت ضعیف و ممکن و نه ممکن آن صفت در درجات مراتب او و تاثرات آن در کجای باب شهورات از تعذبات بر حسب معیشت های طبقات مردم میباشد

معنی طبقات ناس
التقدیر در تحصیل آن صفت خواهند کوشید که معیشت ایشان را نافع باشد و از ضرر و کژند محفوظ مانده بلکه هر طبقه فی شرافت

آنکه حسد را بر این نوع منقرض شده اسم او ابلو و وجود
محو گردد

و اما وجه ثانی پس باید دانست که شرافت نفس آن صفتی است
که صاحب آن از اعمال و میمه و افعال قبیحه در نزد حقیر و قبیله
خود حیث نام خواهد نمود و حسنت نفس آنست که دارای آن از
دنا یای مورد پرهیز نمی نماید و از تصحیح و تشبیح منافی نمی گردد
و هر کسی را و شخصست

که این صفت را یعنی شرف نفس را ماهیت و حقیقت معینی
در نزد اعم نیست که بتوان بد و شہوات را سجد اعتدال آورد و هر
شخصی را بحق خود را رضی ساخته یا به انتقام را محکم نمود یا جاهل
میکنی بسا امور هست که از شکاب آنها پیش امتی حسنت و دانت
شمرده می شود همان امور در نزد امتی دیگر از آثار شرف و
کمال نفس و از موجبات مدح و ستایش است و حال آنکه فی
الحقیقه عین جور و ظلم و عدل است

چنانچه نسب عارت و دزدی و راه زنی و قتل نفس پیش قبائل
و اهل جبال و بوادی غایت کمال و نهایت شرافت نفس است
و اما اهل مدین همه

انها را علامات حسنت و دانت میدادند و همچنین جلیله بازی
و مسکارتی و منافقتی در نزد قومی حسنت و قومی دیگر این امورا

کشوده درهای شرف و فساد بروی این پشچاره انسان باز خواهد کردید

علاوه بر این

چون عرض از اقصاف بدین صفت توسیع طرق معیشت و متحد
از تنگی مساکن زنده گان نیست چنانچه معلوم شد پس هرگز این خصلت
مانع نمی شود انسان را از تعذبات باطنیه و خیانت های مخفیانه و رشوت

خواریه های در زوایای محاکم

زیرا آنکه انسان طالب سعه عیش مسداند که بدین خیانت مخفیانه
بمقصد اصلی خود خواهد رسید بدون آنکه مشهور بدعانت گردد چنانچه
می بینی که داعیان بر شرف نفس چگونه اعمال در زوایای محاکم

از آنها بطور میرسد

پس شاید کسی را که شرف نفس را میزان عدل قرار داد و کمان
کند که میتوان بدین صفت هر کسی را بختی خود را رهنی کرده منع جمیع
تعذبات و احجافات ظاهریه و باطنیه را

نماید

اگر کسی بگوید یکی از اسباب طلب شرافت نفس حبش و تحقیر است
پس می شود که هر شخصی بجهت استیصال محبت خود را با علی
درجه شرافت نفس متعطف ساخته خویش را از جمیع رذائل

و داناتا و تعذبات و محجافات دور نماید

جواب می گویم اولاً کمتر شخصی یافت می شود که هیچ دشوار بر دل

نفس را آن صفتی می شمارد که بدان صیانت رتبه و معیشت توان
 شده و آنچه زیاده برین باشد هرگز فقدان او را نقص و ذمات
 نمی انکار و اگر چه در نزد طبقات دیگر نقص و حست شمرده شود
 و در استحصال آن سعی بکار نمی برد و نظر کن در غالب سلاطین
 و امراء چگونه با اعتقاد و شرافت نفس از عهد شکنی پرهیز می کنند
 خصوصاً با آنانکه از خود

در جلالت و عظمت پست ترند و از جور و ظلم و سائر افعال بیهوده
 اجتناب نمی نمایند و هیچکس از این امور را حست و ذمات
 نمی شمارند

و حال آنکه اگر یکی از اینها از احاد رعیت سر میزد و سپس ذمی نفس
 شمرده شده بدین جهت در امر معیشت او خلل حاصل می شد
 حتی سائر طبقات هم این امور را در حق سلاطین و امراء خود از
 حست و ذمات نمیدانند بلکه

بجامل و بیکر حمل میکنند

و همچنین است حال جمیع طبقات عالیه با طبقات سافله طبقه
 بعد طبقه

و بسبب این امر است که طبقات عالیه خود را از ضرر آن حال
 شفیعه مصون و محفوظ میدانند پس اگر مدار نظام عالم همین
 شرافت نفس بوده باشد هر طبقه عالیه بی دست تعدی بطبقه سافله
 کشود

سلسله معاملات خواهد شد متبفس خود چنانچه در بیان حیاهیه

اشاره فی رفت

و اما وجه ثالث محقق می‌باشد که قدرت حکومت معصوم است
بر دفع ظلم و جورهای ظاهری اما اختلاسات و تزویرها و
بتانها و فسادها و تعديات باطنیه خداوندان شهبوات را چگونه
منع تواند کرد و بکدام طریقی باید و وسیله با کوششهای ینهمانی
مطلع می شود تا برفع آنها بکوشد علاوه برین عالم واعوان
از جمله صحاب شهبوتند

و کدام چیز آن دارایان قدرت را از تحقیقات شهبوات
محاله منع خواهد نمود و در عیتهای ضعیف پیچیده را چه امر از دست
شمره و حرص و اذیتها خلاصی خواهد

بخشیده

و چون هیچ راهی را در اجرای آنها را نباشد البته آن حاکم خفیه
رئیس است باقی وجه از آن قاطع القریب گشته انبیا و اعوان
ادهمه الامت ظلم و جور و عذر و ادوات شر و فساد و افراط
اختلاس آن خواهند کرد و دید

و در ابطال حقوق بنده گان خدا و بهنگام اعوان منب احوال
انها خواهند

و عطف شهبوات خود را از خون پیچیده گان تسکین خواهند داد

شهوات بدنیّه تقدیم نماید و اگر لطیفات مردم نظر شود این

سجوبی طایفه و هویدا خواهد شد

و ثانیاً چونکه موجب اول از برای مدح و ثناء این انسانهای حیوان
منش و باعث تحسین بجهت ستایش این مؤرخین مرزوبین و شغراء
کا و بین غنا و ثروت و جاه و جلال و شوکت است اگر چه استحقاق
اینها از طرق غنیر لائقه شده باشند و در اکتساب این
چیز با هزار بهر و بخت و بخت و اجافات سر زده باشند لهذا غالب
نفس در این امر سعی خواهند کرد که خود را اصحاب غنا و
ثروت خداوندان جاه و جلال نمایند اگر چه بطریق عذر و ظلم و
خیانت بوده باشد

ثالثاً هم بدانند بدنیّه را بدست آرند و هم مروج این مدلسین گرد
و کمتر شخصی یافت می شود که طالب فضیلت حقّه بوده و
راه حق و فضیلت شرافت نفس شناسد و ستایش حق را اکتساب
کند

و از آنچه گفته شد ظاهراً هر که دید که خصلت شرافت نفس هیچ وجه
از برای تعدیل شهوات و منع تقدیسات و انتظام عالم کافی

نیست

چهارم آنکه هستند بدینی بوده و در آن دین مابیت آن مستقر و
متعین گردیده باشند بجهت آن منشاء و مبنا موجب انتظام
مسئله

گفته شد نفس انسان است چون کسی را اعتقاد ثواب و عقاب
 نباشد کدام چیز دیگر او را از این صفات و نمیه منع نموده جهالت
 حسنه دعوت خواهد نمود و خصوصاً در موتیکه معلوم شود انسان را
 که نه از انصاف بداند حاضر در دنیا بر و مترتب خواهد شد و
 نه از تخلیق بدینها او را فایده ای خواهد رسید و کدام امر او را بر
 معاشرت و مناصرت و رحمت و مروت و جوانمردی و دیگر
 امور یکم هیئت اجتماعی را از آنها که میزنیست

الزام خواهد کرد

و خواننده را معلوم کرد دید که اول تعلیمات طبیعی یعنی پنجسها
 رفع این دو اعتقاد است که اساس همه دینها است و آخر تعلیمات
 ایشان اباحت و اشتراک است پس این قومند که بر باد میروند
 هیئت اجتماعی اند و تباک کننده مدنیت اند و مفسدان اخلاقند
 و خراب کننده دارکان علوم و معارفند

و هلاک نماینده میشوند و زائل کنند و تحوت و غیرت و ناموسند
 و خراشیم لوم و خیانت اند و اردمه های رذالت و دناست اند
 و اساسهای خست و رذالت اند و اعلام کذب و دروغند و دعوات
 جوافیت اند محبت آنها کید است و صاحبیت ایشان کمرست
 و علمتشان عذر است

و مجالیشان حیل است صدقتشان فریب است و عوی انسانیت

و قصر بای خویش را بدو و ایام شش و مرتین خواهند ساخت

و با نخله در

بلک عباد و دمار بلاد کوششها و سعیها بکار خواهند برد پس
سبب دیگری از برای کف از باب شهوات از تعدیات و
احجافات باقی نماند مگر وجه رابع یعنی ایمان بر نیکه عالم را نصیبت
و اما و توانا و اعتقاد بدینکه از برای عمل حسیر و شتر پس ازین حیات
جزائیت معین

والحق این دو اعتقاد معاً پایدارترین اساسی است از برای کنج شهوات
و رفع تعدیات ظاهریه و باطنیه و محکمترین رکبیت بجهت بر
انداختن حیل و تدویر با و تدبیرها و نیکوترین باعشی است
برای احقاق حقوق

و اوست سبب امنیت و رفاهیت تامه و بدون این دو عقیده
هرگز نیست اجتماعیه صورت و وقوع پذیرد و دو مدنیست لباس
هستی نبوده

و پایه معاملات استوار نگردد و مصاحبات و معاشرت بعمل
و عیش نشود و اگر کسی را این دو اعتقاد نباشد هیچ چه او را داعی
سبوی فضائل و زاجری از رذائل نخواهد بود

و پیچیده او را از خیانت و دور و غلوئی و منافق و مروتی منع خواهد
نمود و بجهت آنکه علت فائیه جمیع ملکات مکتبه افعال ختاریه چنانچه
گفته

از طایفه ماورین یعنی سیچریها بهتر است در عالم مدنیّت و
 مدنیّت اجتماعیه و انتظام امور معاللات کلبه در جمیع اجتماعات
 انسانیّه و در همه ترقیات بشریّه

درین دادر دنیا

و چون نظام عالم بر پنج حکمت گذاشته شده است و نظام عالم
 انسانی جزو نظام کلّ است از آن است که هر وقت این خلل اندک
 از آن هیئت اجتماعیه یعنی سیچریها ظهور نمود نفوس انسانیّه بر
 قلع و قمع آنها همت گماشته و خداوندان نظام حقیقی مدنیّت که دین
 بوده باشد در ازلّه ایشان سعیهای بیغ

بکار بردند

و مزاج انسان کبیره بنا بر شعور خدا و ادخود که اثر حکمت کلیّه است نهایتاً
 قبول نموده چون فضیلات دفع نمود و است و لهذا این طایفه اگر
 چه اندر زمان بدین عالم پانها ده اند و بعضی از نفوس فانیّه ارباب
 شوکت هم بجهت متقاعدینه خود ایشان را در هر وقتی نمایند
 و لکن بآیداری و ثبات حاصل

نموده اند

و چون ابرهای تابستان در هر زمان که ظهور نموده اند بر نودوی
 متفرق نیست و نابود شده اند و نظام حقیقی عالم انسانی یعنی دین
 ممکن و مستقر شده این مایه های بی انتظامی با زائل و معدوم گردیده اند

شان دام است و بر معارف و علوم خواندشان نشست و قلاب
 هست امانت را خیارش میکنند و متر را حفظ نکنند و دست عزیز
 خود را بیک پول سیاه بفرورزند بندهای شکنند و عید شهبوت
 و از برای قضای

شعوات خویش از ارتکا جیجی که نه عمل خیس و دینی است و گناه
 نمیکند ناموس عار و ننگ را بهیچ وجه نمی شناسند و از شرف
 نفس خبر ندارند پسران دین طایفه از پدران و امان نیستند
 و دختران از بیچکدام علی حرکت طبیعت را چه منع تواند کرد
 و اگر شخصی ملین

مفسر چون ما را اینها با زنی خورد و بخت و حال چون افغای ایشان
 معرور کرد و در تحریف قول اینها او را پسند افتد و حیل های ایشان
 در دل او جای گیرد و چنان گمان کند که این قوم موجب تمدن اند
 و باعث انتظام بلادند و یا سبب نشر علوم و معارفند و یا آنکه خیال
 کند که ایشان در تنگی معین و یا داند و در وقت ضرورت حافظ هزارند
 باید بر عقل او گرفت و خندید

دیوانه آنکه هم جای خنده دارد و هم جای گریه پس از همه آنچه بیان
 کردیم پنج اوضاع ظاهر شد که دین اگر چه باطل و احسن او یان بوده
 باشد بجهت آن دور کن رکن یعنی اعتقاد بصانع و ایمان بشوایب
 و عقاید بسبب سائر این اصول سست که و دایع دینها و کیشهاست

خواهد نمود و این موجب آن می شود که از کمالات حق دور افتد
و حقائق اکوان بر او پوشیده ماند بلکه سبب خوابدشد که
جمیع عمر خود را با باور بام و وحشت و بهشت و خوف و بیم
بگذراند

و از حرکت طیور و حبش حبائیم در لرزه افتد و از بهوب ریاچ
و آواز عید و خوشیدن برق مضطرب گردد و بواسطه نظرات
و تشنگات از غالب اسباب سعادت خود باز ماند و هر حلیه
باز و سکار و و جالیر اگر دن نهند و کدام شقا و بد بختی و سوء عین
کو نه زنده کی بدتر خواهد بود

و دین اسلام اول رکن او این است که عقول را بصیقل و تحجید
و تنزیه از زنگ خرافات و گذر او بام و الایش و همیای پیک
ساز و نخستین تعلیم او این است که انسان را نشاید که انسان دیگر
و یا یکی از جمادات علویه و سفلیه را خالق و تصرف قاهر و معطی و
مانع و معز و مذک شاک و مملک

بداند

و یا که اعتقاد کند که مسله اول لباس بشری برای اصلاح و یا
افساد ظهور نموده است و یا خواهد نمود و یا آنکه آن ذات منزّه
بجهت بعضی از مصالح و رکسوت انسانیت چه بسیار آلام و اهتمام را
ستحتمل کرده است و غیر از اینها از آن خرافاتی که هر یک با فقراده

و چون معلوم شد که دین مطلقاً ما به نیک بختیهای انسان است پس
اگر بر اساسهای محکم و پایهای متقن گذشته سده باشد البته آن
دین بهنج اتم سبب سعادت نامته در قاضیه نگارده خواهد کرد و دید و
و بطریق اولی موجب ترقیات صورتیه و معنویه شده علم مدیست را
در میان پیروان خود خواهد برافراخت بلکه متدین را به تمامی کمالات عقلیه
و نفسیه فائز خواهد کرد پس

و ایشان را به نیک بختی و حجابان خواهد رسانید و اگر غور نمائیم در
ادیان هیچ دینی را نخواهیم دید که بر اساس محکم متقن نهاده شده باشد مانند
دین اسلام

زیرا آنکه مروج اتم بر مدارج کمالات و صعود و شعوب بر معارج معارف
و ارتقاء قبایل بر مرافق فضائل و اطلاع طوائف انسانها بر دقائق
حقائق و استحصال آنها سعادت نامته حقیقیه را در دار و پنی او خست
موقوف است بر اموری چند

اول آنکه باید لوح عقول اتم و قبایل از کدورات خرافات و زنگنه
عقاید باطله و همیه پاک بوده باشند زیرا آنکه عقیده خرافیه بجایی است
که کشف که علی الدوام حائل می شود در میان صاحبان عقیده و میان
حقیقت و واقع و او را باز می دارد از کشف نفس الامر بلکه چون خرافه
را قبول کرد عقل او را و قوف حاصل شد و از حرکات فکریه میران
زد پس از آن حمل مثل بر مثل کرده جمیع خرافات و او با هم را قبول

و از تجلیاری از کمالات و رتب عالیّه و سعادت و ینویته
محرور ماند و در دایره صغیره لے جولان خواهند نمود

و دین اسلام در لمای شرافت را بروحی نفوس کسوده
حق هر نفسی را در هر فضیلت و کمال اثبات میکند

و مستی از شرافت

جنسیت و صنفیت را از میانہ بر میدارد و مرتبت از
انسانیه را فقط بر کمال عقلی و نفسی قرار میدهد

و کم دینی یافت می شود که این مرتبت در رده بوده باشد
لاحظه کن که چگونه دین برهما انسان را چهار قسم کرده
یکی برهمن و دیگری چستری و سیمی ویش و چهارمی
شود

اول درجه شرافت را قطره از برای برهمن قرار
داده است پس از آن از برای چتری و قسم چهارم را
در جمیع مزایای انسانیت از همه پست تر شمرده است

و این یکی اعظم اسباب شمرده می شود از برای عدم

بزی کوری عقل کا غیبت و غالب و یان سوچو دہ ازین و نام
و خرافات غالی غیبت انکس و یانت نصرانیہ و دیانت برہما
و دیانت زردشت

و نام انکس انکس انکس با ید تصف بودہ باشد نہایت
نہ است یعنی ہر واحد سے از اہم خود را بغیر از رتبہ
نہایت نہ رتبہ الیہ سزاوار و لایق جمیع باہیا
و رتبہ ہای افراد انسانیہ ہند

و در خود نقص و انحطاط و عدم قابلیت تصور نکند چون
نفوس خلق بدین صفت متصف باشند ہر یکی با دیگر
بیدان و اسع فضائل مساقت نموده در استحصال
مناجات در صدد و مجارات و مبارات خواهد برآمد
و در تہل عری و

و من و اقتدای رتبہ عالیہ و نیویہ کوتاہی نخواہد
ورزید

و اکثر بعضی از نفوس را چنان اعتقاد شود کہ آنہا خلقت
و فطرۃ از دیگران در شرافت کمترند و رتبہ ایشان
از نفوس سائرین پستتر است

ابتدا و ہمت آنہا نقص و در حرکت ایشان فوری و در او رکشا
صفت حاصل خواہد شد

باید احاد هر امتی از ائم عقاید خود را که اول نقشه الواح عقولست
بر بر این متقنه و اوله محکمه مؤسس سازند و از اتباع ظنون
در عقاید دوری گیریند و بجز تقلید آباء و اجداد خویشان
قانع نشوند

زیر آنکه اگر انسان بلا حجت و دلیل با تصور عفت و کند
و اتباع ظنون را پیش خود سازد و تقلید و پیروی آباء
خورشند شود عقل او لا محاله از حرکات فکریه باز ایستد
و اندک اندک به دست و غبار دست بر و غلبه نماید تا آنکه خرد او
بالمرة عاقل و از ادراک حسیه و شریخ خود عاجز ماند

و شفا و یحیی از هر طرف او را فرو گیرد و نجات منها گیرد
و زیر فرمان که تاریخ سپو میزاسیون یعنی بنیت
ائم افرنجیه را نوشته است میگوید یکی از اعظم اسباب
تمدن یوروپا این بود که طایفه یکه ظهور کرد و گفتند
اگر چه دیانت مادیانت عیسویه است ولی ما را میرسد که
بر این اصول عقاید خود را چو یاشویم

و جماعت قسیتها ا جائز نمیدادند و میگفتند که منبای دین بر
تقلید است و چون آن طایفه قوت گرفته افکار ایشان

ترقی متدینین بدین دین و علوم و معارف و صنایع جهانچه شاید و باید و
حال آنکه اقدام اُمم میباشند: دیانت عیسویّه برخاسته از انجیل
شرافت را از برای جنس بنی اسرائیل اثبات کرد و غیر آن جنس را
با ساری حقیر و ذکر میکنند و پیروان آن دین اگر چه از بن حکم سر
باز و استیلا از جنتیت را بر داشتند و لکن صنف قسینها
را افتد شرافت دادند که نیز موجب جنتیت ساری نفوس گردید

زیر آنکه قبول ایمان و غفران ذنوب را و نجات مده رسد آنها
قرار دادند و گفتند نفوس دیگران را اگر چه با علی وجه کمال
رسیده باشند افتد رست نیست که عرض ذنوب خود را بر رگاه
الهی کرد و طلب مغفرت نماید

بلکه باید این به واسطه قسینها صورت پذیرد و همچنین گفتند
قبول ایمان در نزد خداوند تعالی موقوف بر قبول قسین است
و این حکم خست بخش نفوس را از انجیل احد نموده و چونکه در نوشته
سده است هر چه در زمین بکشائید در آسمانها کشاده میشود و هر چه شما در زمین
به بندید در آسمانها بسته میشود و تا زمانیکه این عقیده خست بخش نفوس
و امت نصرانیّه بلاد فرنگ متکمن و پایدار بود و هیچ گونه ترقیات از برای
آن امت حاصل نشده لیکن رئیس پرستان که این حکم را برخلاف
انجیل رفع نمود و است بمسلمانان اقتدا کرده است سیم آنکه

برهما هر کس را ظاهراست که غالب آنها مخالف عقل و حکمت
چه اصحاب آن دین برین امر اعتراف کنند و یا نکنند

چهارم آنکه باید در هر امتی از اُمم حاجتی علی الدوام بتعلیم سایرین
منقول بوده باشند و در تحلیه عقول آنها بمعارف حق کوشا می
نورزند و بتعلیم طرق سعادت تقصیر ننمایند و کوشش دیگر
همیشه در تقویم و تعدیل نفوس بکوشند و او صاف فاضله را
بیان و فوائد آنها را شرح و اخلاق را ذیله را توضیح و مسادی و
مضار آنها را تبیین کنند و از امر معروف و نهی از منکر غافل نشوند
زیرا آنکه بالبداهه جمیع معلومات انسان کسب است و اگر او را معلمی
نباشد از عقل خود بهره نمی و فایده ای نخواهد گرفت و چون
حیوانات درین عالم زیست خواهند نمود و از سعادت و این محروم
مانده ازین دنیا خواهند رفت

پس معلّم واجب شد و شهوات و خواهشهای نفس را حدّی و
اندازه فی فئیت و اگر معدّل و مقوم می آن شهوات را نباشد
لا محاله مستلزم قعدیات و احجافات خواهد گردید و صاحب
آن خواهشها سلب راحت و اقلّیت و کیران را خواهد نمود بلکه
خود را هم در آتش شهوات خویش تن سوخته در نهایت شقاوت و
الشقا خواهد رفت پس امر معروف و نهی از منکر و معدّل اخلاق لازم

منتشر کردید عقول از حالت بلا دت و غلبه دت بر آئند در حرکت
و جولان آمد و در استحصال اسباب مدنیّت کوشیدن
گرفت

وین اسلام آن یکانه دین است که ذمّ اعمقّت و بلا دلیل و
اتباع ظنون را میکند و سرزنش پرده از روی گوهر را
مسیماید و مطالبه برهان را در امور مبتدینان نشان

میبده

و در هر جا خطاب بعقل میکند و جمیع سعادات را نتایج خردش
می شمارد و ضلالت را بی عقلی و عدم بصیرت نسبت میدهد
و از برای هر یک از اصول عقائد به بنی عموم را سود
مند افتد اقامه حجت مینماید بلکه غالب احکام را
باحکم و فوائد آنها ذکر میکند بقرآن شریف رجوع

شود

و هیچ دینی نیست که این فضیلت در او بوده باشد و چنان
کمان میکنم که غیر مسلمین نیز بدین مرتبت اعتراف خواهند
کرد

و مخفی ننماند که اصل دین است عیسوی که عبادت اوست که بود
باشد جمیع نصاری برین معترفند که بعقل فهمیدن آن ممکن نیست
یعنی باید از عقل درگذشت تا آنرا فهمید و اما اصول دین است

برهما

امینست مجمل آنچه میجو استم بیان کنم در مضار و مفاسد
طریقه نیجریه در مدنیست و هیئت اجتماعی و منافع ادیان و اسلام
تمت را فم جمال لذین حسینی

تمام شد
بعون الله تعالى

وبسی و استتمام عالیجناب قدسی
خطاب فضایل و کمالات انکساب حقایق و معارف
اداب زبدة الاسخاب و نخبه الاطیاب لمستغنی عن

الادوصاف والالقاب فخر

الحاج و لعمار الشیخ

مجد الوفاء بشیرازی

حفظه الله تعالى

(مجله)

برزور طبع رسید

بخط اقل العباد

حاجی نور محمد شیرازی

نخبر را فی شهر

رجب المرجب

۱۳۰۰
هجری بمبئی

شد و دین اسلام اعظم فروض و واجبات آن این دو امر است
بقرآن شریف رجوع شود

و سائر ادیان افتد و اهتمامی درین دو امر نشده است
و چون ارکان دین اسلامیه بسیار است و بیان فائده
بریکی در مدنیّت و شرح بودن هر واحد از آنها
سبب سعادت نامّه موجب آن می شود که از موضوع

کلام خارج شوم

لهذا برخود واجب دانستم که رساله ای باینفراد
درین امر وضع نمایم و در آن بیان کنم که آن مدینه فاضله
نیکه علما با رزوی آن جان سپردند هرگز انسان را دست
یا بستخواهد شد مگر بدین اسلامیه

اگر کسی بگوید چون دین اسلامیه چنین است پس چرا
مسلمانان بدین حالت محزون میباشد

جواب میگویم چون مسلمان بودند بودند چنانچه
بودند

و عالم هم بفضلی آنها شهادت میدهد و اما الان پس
بدین قول شریف اکتفا خواهم کرد ان الله لا یغیر
ما بقوم حتی یغیروا و اما بالقسم ۲

انست